



نشریه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال



شماره ۲۲ شهریور ۱۳۶۲

آبونان: سالانه (۱۲ شماره) ۸۰۰ ریال / ۹ دلار / معادل ۱۸ مارک / معادل ۹ دلار
تکمیل برای ۱۲ صفحه بدون هزینه / معادل یک مارک

در کردستان چه میگذرد ۳

ادامه مصاحبه با کاک جلیل گادانی

وظایقتان، کار این بخش اصولاً پیشرفتی نداشت. البته سرنوشت خانواده شهید برای ما همواره مطرح بوده است و ما حتی در گذشته با هیاتهای نمایندگی دولت به خصوص روی این مسأله تأکید داشته ایم که خانواده شهیدای کردستان باید مانند دیگر شهیدای ایران به حساب بیایند و از مزایای لازم برخوردار شوند ولی دولت، حالا که هیچ، در قیل هم به این خواست ما توجهی نمیکرد. برای ما طبیعتاً مقدور نیست که به وضع خانواده تمام شهیدان در سراسر کردستان رسیدگی کنیم. ما در حد و بیست هزار شهید متفرقه شهر رسیدگی کردیم.

ملاحظاتی درباره

“جزوه آموزشی برای هواداران مجاهدین خلق ایران”

میخورد - این آرزو و امید را در خواننده تقویت می کند که انگیزش این لحن عمومیت پیدا میکند و مرسوم همه بحث ها میشود که بین نیروهای مختلف در جنبه وسیع مبارزه با استبداد و استعمار درگیر است. بحث ها اگر بر همین روال صورت بگیرند، دیگر فی الواقع دلیلی هم برای آن باقی نمی ماند که کسی وجودشان را مخل مبارزه مشترک علیه رژیم ارتجاع قلمداد کند. در این صورت آنها نه مخل و مضر، بلکه مفیدند و می توانند راهگشای مبارزه بشوند. به همین منظور ما بحث را ادامه میدهم.

نویسنده جزوه در فصل آخر در زیر عنوان “مرحله انقلاب سرچشمه اصلی اختلاف” می نویسد: “اما سرچشمه اصلی اختلاف در نظرگاههای مجاهدین و شورای متحد چپ به ارزیابی متفاوت این دوازده دوران رشد و مرحله ی انقلاب ایران مربوط می شود.” با تأکید بر این نکته که این تفاوت ارزیابی سرچشمه اصلی، نه انحصاری اختلاف نظر ماد ریخت مزبور است این تشخیص نویسنده را تصدیق میکنیم. بنابراین بحث خود را از توضیح بیشتر درک شورای متحد چپ از “مرحله انقلاب” آغاز میکنیم، تا به تفهیم و تفاهم نظرگاههای متفاوت کفکی کرده باشیم. در این رابطه صلاح را در این می بینیم که توضیح در باره برداشت خود از چند مفهوم را به عنوان مدخلی انتخاب کنیم که راه به تفهیم را گشوده تر بسازد.

در آستانه مدخل اما لازم میدانیم توجه خوانندگان را به این نکته جلب کنیم که اگر شورای متحد چپ در بیان نظرات خود درباره ترکیب، برنامه، شعار و سازماندهی بقیه در صفحه ۸

حساب بانکی شورای ملی مقاومت

در صفحه ۱۶

رسیدگی به امور شهیدان

x - از دیگر وظایف کمیسیون امور اجتماعی حزب، کمک به خانواده شهیدان است. در این زمینه حزب چه امکاناتی در اختیار دارد؟

y - این بخش از سه چهار سال پیش به عنوان یک کمیسیون جداگانه کار خود را آغاز کرده بود. ولی واقعیت این است که به علت خرج ما از شهرها و نیز عدم آشنائی مسئولین با

جزوه آموزشی سازمان مجاهدین خلق ایران که به قلم محمد علی جابریزاده در پاسخ سوالات و ارزیابی نقاط نظرسنجی شورای متحد چپ در ارتباط با پیام سعود رجوی بناسبت ۳۰ خرداد نوشته شده و در مجاهد شماره ۱۶۲ به چاپ رسیده است، گشاینده فرصتی برای بحثی دوستانه و فارغ از زوائد ناسزاوار در باره برخی از مسائل اساسی جنبش دموکراتیک و استقلال طلبانه مردم ایران است که ما نیز به نوبه خود از آن صمیمانه استقبال می کنیم. لحنی که در این جزوه آموزشی به کار میرود - صرفنظر از طغیان قلمی که در برخی از موارد اندک در این نوشته به چشم

یادداشت های عاجل

کلیت در خطر بحرانی که جامعه ما را فراگرفته، دیر زمانی است که ابعاد و مضامین عادی این مفهوم را در هم نوردیده، عوارض آن به تمام خلل و فرج هستی اجتماعی، فرهنگی، زندگی خصوصی و به ویژه پهنه روانی کلیه اقشار و طبقات رسوخ کرده است.

وقتی فلان مشتری بهمان کالا به مجرد شنیدن جمله “متأسفانه نداریم، جنس پیدا نمی شود”، باعصابانیت حادترین مسائل سیاسی روز را پیش کشیده و باشد یزدترین و گاه رکیک ترین کلمات از واقعیت فقدان ملاحظه در بپیکان، بلافاصله به ضرورت “رفتن آخوند های...” می رسد، هنگامی که انسانها حاضراند بر سر دوانگشت پیش و پس بودن حجاب، یا بازی با توپ در میدان بغل منزل، یا برگزاری عروسی بدون دخالت ارادان پاسدار و... با دشمنان مسلح و غیر مسلح (پاسداران حزب - الهی ها) وارد مرافعه و درگیری لفظی شوند و خطر مرگ و یادست کم دستگیری خود را پذیرا شوند. زمانی که مسئولین جاهل و جبار رژیم از دست مردم عاصی فکر انجام مسابقه فوتبال بدون تماشاچی را در مطبوعات رسمی دولت مطرح میکنند و هزاران نمونه دیگر از حالت ملتعب و غیر عادی رفتار و روحیه مردم و مسئولین دستگامخلافت و اینهمه حاکی از انقلاب و انقلاب درونی است که دائماً زندگی روزمره را به مسأله بود و نبود تبدیل میکند. بحران هستی تا آنجا نفوذ کرده که زندگی برای مسردم نه در طول وثبات آن بلکه در عرض فعلی و لحظات کنونی - اس مورد دعوی نهایی و مرگبار واقع شده است. ایسن بقیه در صفحه ۲

یادداشت های پیرامون

دولت در کشورهای عقب افتاده

طبقاتی طبقه حاکم طبقات محکوم و تحت سلطه است.

۲ - در مرکز ثقل هر انقلاب مسأله قدرت و کسب قدرت سیاسی مطرح است و این بدان معنی است که هر انقلابی وظیفه و زحماتشکستن ماشین دولتی و طبقة حاکم را داشته و از طریق جایگزینی نمودن ماشین دولتی، طبقه تا در روز محکوم، سیادت تجدید طبقاتی را تأمین می نماید.

۳ - در جوامع سرمایه داری، پرولتاریا یکتا طبقه انقلابی است و انقلاب اجتماعی بمعنوم در گرو نمودن مناسبات سرمایه داری و تحکیم مناسبات سوسیالیست تنها از طریق کسب قدرت سیاسی، درهم شکستن

بقیه در صفحه ۹

“کافی نیست که ایده بر تحقق خویش با فشاری کند، بلکه این واقعیت است که باید ایده را بطلید” (مارکس - نقد بر فلسفه حقوق هگل)

یکی از مسائل بسیار اساسی جنبش چپ جهانی مسأله دولت، و رابطه مسأله انقلاب با آن است. درک جریاناتی که مخصوصاً در سویه لنینیستی سوسیالیسم حرکت میکنند از تئوری دولت و انقلاب بدین گونه است:

۱ - دولت در جوامع طبقاتی، دارای خصصت طبقاتی است، یعنی ارگان مافوق مناسبات طبقاتی موجود نمی باشد. بعبارت دیگر دولت ارگان سیاست

یادداشت‌های عاجل

وضعیت روحی روزمره در امتداد بحران اقتصادی — سیاسی پدیدار گشته است. از هم پاشیدگی بنیاد های مملکت، ریشه کن شدن میلیونها نفر از محل اشتغال و کار و آموزش، واژگون شدن سیستم ارزشها از دوران شاه به "بهار آزادی" و سپس سیطره سیاه و مخوف معیارها والگوهای که به نام دین و ایمان حزب الهی، از یک ملت فد اگار و متحیر اطاعت محض و قبول دائمی تحقیر را مطالبه می کنند، هگی این وجوه نفرت برانگیز و در ضمن فاجعه بار، می توانست در همان ۲ سال پیش توده مردم را به اضمحلال روحی و تسلیم شکستی مات و مست کشیدن از هرگونه مقاومت مبتلا کند، هرآینه نسلی از جوانان دلاور و تسلیم ناپذیر و به ویژه مجاهدین خلق در سراسر ایران بجرم بیگار را بردوش نمی کشیدند. مقاومت قهرمانانه و سرشار از فد اکاری حیرت انگیز این نسل جامعه را از سقوط نهنی به پرتگاه شکست و خفت نهنی نجات داد، لاکن بحران کماکان با حدت تمام ادامه دارد و جامعه در تب و تاب نجات می سوزد.

وحدت برای نجات

وقتی جامعه ای چون ایران، از پس آن نهضت شورانگیز سال ۵۷ و امید های بر باد رفته بهار آزادی، گرفتار رژیم می شود که بسان صییت و قهر طبیعت، گردبادی خاندان برانداز یا سیلی بنیان کن، کلیه ستونها و ارکان هستی اجتماعی و فردی و تکیه گاههای روانسی انسانها را بیرحمانه تلاشی و متزلزل میکند، مساله نجات ملی — همانند نجات عموم از قهر طبیعت — امر مبرم مبارزه و فصل مشترک نیازهای عاجل اقتدار و طبقات گوناگون می شود. در این مرحله حساس است که کلیت بحران زده به طور طبیعی آماده تبعیت از رهبری یک فرد ناجی و یایک سازمان و نهاد رهائی بخش است. در سال ۵۹ و حتی کمی پیش از آنهم، توده های کثیری از مردم میهن ما در شخص آقای بنی صدر، جوئی ناجی روز و عامل رهائی از شر خمینی بودند. بهر تقدیر، آن امید متحقق نشد ولی، چندی بعد که جدال با رژیم جبار بالا گرفت و مجاهدین در مقابل هجوم فاشیستی خمینی، دست به مقاومت سراسری زدند، امید عمومی را متوجه خود کردند. باین ترتیب برای اولین بار پس از ۳۰ سال (که از دوره صدق و جبهه ملی می گذشت) بار دیگر کانون امید های عاجل جامعه بحران زده، از آلگویی شخصیت فردی، به نمونه سازمانی آن انتقال یافت. در آن زمان سازمان مجاهدین خلق و سپس شورای ملی مقاومت، بنابه سوابق ارکان متشکله اش، به اعتبار مقاومت مجاهدین و نیز در اثر شوق عمومی که سقوط قریب الوقوع خمینی ایجاد کرده بود، خود به خود به مثابه تنها آلترناتیو جانشینی و تجسم وحدت نهنی مردم برای نجات محسوب می شدند. واقعیت اینست که در آن زمان برغم گزافه گوئیهای سکارسیم چپ نما، مساله تفکیک آلترناتیو ها به دمکراتیک و غیر دمکراتیک، به جمهوری خواه و بسا سلطنت طلب و... هیچگونه محلی از اعراب نداشت. نهضت عام جامعه در اشتیاق سقوط می سوخت و نفسی رژیم، جنبه غالب نهضت متحد اقتدار و طبقاتی را تشکیل می داد که در جنبه ایجابی و خواست مثبت بعدی باطنا از هم متمایز و متفاوت بودند. در آن زمان هنوز نسه در جامعه شکاف و اشتقاق سراسری ایجاد شده بود و نسه تیم بند بیهای آلترناتیو دیگری به وجود آمده بودند، اما هنگامی که سقوط رژیم — بهر دلیل — خود تبدیل به مساله ای شد که زمان و گاری سخت و سترگ طلبید، آنگاه

وحدت نهنی جامعه نیز خود دچار بحران گردید. شکافهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی بار دیگر در تنخیر و تحولات نهضت نقش مهمی بعدیه گرفتند و خطاطره شکست در ناک وحدت بی مانند سال ۵۷ هم به مشابه عامل منفی مضاعف بر این پروسه اشتقاق سایه افکند.

اشتقاق در جامعه — همینکه مسلم گردید که مساله سقوط به دراز می کشد، جریان واحد نهضت عموم پروسه پیچیده و پراشعایی را آغاز نمود. بدنبال افست اکسیونهای فاز دوم مبارزه مجاهدین و بالا رفتن غلظت نظامی شهرها، در نهضت مردم تغییراتی فاحش مشهود شد. آن بخشهایی از بیروزی که در دوره قبل هم از شوق سقوط خمینی و هم از اضطراب پیروزی احتمالی شورای ملی مقاومت نفسشان بند آمده بود، بار دیگر مشغول محاسبه سود و زیان خود در رابطه با رژیم و جناح بند بیهای درونی آن شدند. اما اگر کرد نهی آنها در مورد شورای ملی مقاومت بالا گرفت و پروسه اشتقاق — تسریع شد. از این به بعد فعال شدن پروسه تفکیک نهضت نشانه های بارزی داشت: ۱- منطبق قیاس سطحی و ساده بین وضعیت کنونی و دوره شاه — که روشی است محافظه کارانه در برخورد به تاریخ و زندگی — رفته رفته جای خواستهای مبارزاتی و اراده بقتیبرو آینده نگری را گرفت. به این و آن جناح چشم دوخته شد و شوق سقوط رژیم به سستی گرائید. ۲- هیجان مثبت اولیه عموم در رابطه با مبارزه مسلحانه — در میان این بخشهای جامعه — جای خود را به نق و نق ناشی از فقدان جسارت و تحمل شدید این مبارزه و الزامات آن داد. بعضا به فکر استفاده از امکانات موجود اقتصادی و ثروت اندوزی افتادند و فکر "استحاله" جان گرفت. ۳- بدرشک و شبهه نابجا و غرض آلود نسبت به شورای ملی مقاومت و آینده ای که این آلترناتیو حامل آسست، از جوانب گوناگون، پاشیدن گرفت. ۴- و بالاخره اشاره های گنگ و مبهم سپهریان و آشکار به امکانات "آلترناتیو های دیگر" موضوع بحث و تبلیغ این بخشهای اجتماعی گردید. باید توجه داشت که ورود این عناصر جدید به عرصه نهضت جامعه، از سوئی نشانه فعال شدن آثار جایگاههای اجتماعی خاص این بخشها و لسی مهتر از این محصول تشدید برنامه های تبلیغاتی سیاسی رادیه های مشروطه خواه و زنجیره رادیه های غربی بود. از این دوره به بعد بود که به دلایل فراوان و از جمله فعال شدن پروسه تفکیک نهضت در جامعه و فعال شدن کیه گروهها و دستگاههای تبلیغاتی رقبا، عرصه سیاست و تبلیغات نقش بسیار مهمتری پیدا نمود و از شورای ملی مقاومت انتظار می رفت با درک این موقعیت حساس، دست به اتخاذ سیاستهای فعال و برنامه ریزی همه جانبه تبلیغاتی بزنند. دیگر کافی نبود که همه چیز از تاکتیک محوری یعنی مبارزه مسلحانه سراسری استنتاج شود. وقت آن رسیده که این محور اصلی مبارزه به بالهای قدرتمند و فعال سیاست و تبلیغات مجهز گردد. از این زمان به بعد پیشرفت روند سیاسی شورا و تثبیت هرچه بیشتر آن، مستلزم اتخاذ سیاست فعال زنجیره اختلافات بود. سیاست فعال "سیستم اختلافات" در عرصه ها و زمینه های متنوع سیاسی، فرهنگی، مدنی تبلیغاتی و حتی نظامی، می توانست برغم گوناگونی ایدئولوژی، روش و برنامه فعالیت جریانه و شخصیت های اپوزیسیون، بر روی فصل مشترک سقوط خمینی و تعهد به استقرار دمکراسی و فرا خواندن مجلس مؤسسان پیاده شود.

این سیاست می توانست، در صورت بصیرت کافی در روش عمل و تحقیق آن، شورای ملی مقاومت را به محلقه اصلی از یک جبهه وسیع ملی و دمکراتیک تبدیل نماید و تعهد به ابر مبرم مرکزی مجلس مؤسسان را وسیعاً جابجاند از. البته این سیاست بهیال تبلیغاتی مؤثر و قوی کبرای کل جمعیت ایران قابل دریافت بانند، یعنی به رادیهی کار آمد و قوی که بتواند زبان رسا و گویا و رسمی شورای ملی مقاومت باشد، نیاز داشت. مساله راد یواز اهم نقایص کار ما بوده است. در شرایط اختلاف فاشیستی موجود هیچ نشریه ای نمی تواند — حتی تا حدودی — جای خالی راد یوزا پر کند. باری بی توجهی شورای ملی مقاومت به سیاست "سیستم اختلافات"، خود ارتعاطس است که پروسه تفکیک نهضت را دامن زد. بودند و هنوز نیز هستند محافل، شخصیت ها و جریانهایی که حتی اگر مساله دست کم از الگوی انقلاب نیکار آگوسته نیز در سر گرفته بودیم، می بایست در جذب و ادغام آنها در شورا و یا حداقل اتصال و تعهد آنها به خط مشی و برنامه شورا می کشیدیم به باور ما هنوز هم این تاکتیک صحیح و مبرم در دستور کار قرار دارد و شورای ملی مقاومت می تواند سیاست جذب را فعالتر کند، منتهی نه یک جانبه و به دنبال شعارهایی که سالها پیش مطرح بودند و اکنون دیگر جز ضرر و صدمه سیاسی حاصلی نخواهند داشت.

پیدایش "آلترناتیو" مشروطه خواه و عوارض آن

تزدیک شدن محافل بختیار آیینی و گردانندگان راد یوهای مربوطه به رضا پهلوی که در واقع نشانه توجه آنها به ضرورت سیستم اختلاف خاص خودشان می باشد، سرانجام پروسه تفکیک نهضت را در جامعه نقطه عطفی کشاند که دست کم بعد از آگستین ۱۴ — مرداد به اشتقاق جامعه در رابطه با مساله آلترناتیو صورت واقعیت سیاسی داده است. باید توجه داشت که این "آلترناتیو" مشروطه طلب هنوز بیشتر جنبه نهنی سیاسی دارد و وجود ابعاد دیگری لازم است تا به یک آلترناتیو عملی و سیاسی تبدیل گردد ولی با این حال نباید فراموش کرد که مساله انتقال قدرت بهنگاه تاریخ بعد از جنگ جهانی دوم، اشکالی بسیار متنوع دارد و حساسیت ژئوپلیتیک میهن مانیز آستن حوادث خاصی می توانست باشد، ولذا پیدایش این جریان نهنی — سیاسی — انتفاقی و حاصل تلاطمات صرفاً روان — اجتماعی جامعه مانیت. با این همه بردتی علل و عوامل پیدایش و کیفیت کنونی این جریان ضروری است و نباید چشم خود را به حرکات و رویدادها و مؤلفه هایی که می توانند موجب برآیندی بعدی بشوند بستندیم. همانطور که مختصراً اشاره کردیم، در میان بخشهای وسیعی از نیروها بورژوازی و لایه های میانی جامعه، یک حالت تسویه و ندامت نسبت به "آنچه کردیم" پیدا شده است. این روحیه محافظه کارانه استغفار از سوئی محصول جنایات رژیم خمینی و از سوئی دیگر مولود فراز نهنی این بخشها به خاطرات ۱۶ سال پیش است. این نیروها توان و طاق کافی برای تشخیص الزامات مبارزه قاطع علیه رژیم و جسارت اقدام و فد اکاری مستقیم در راه سرنگونی آن را دارا نباشند و خیلی زود طرفدار خط مشی متناجی و یاد خالت بی خطر شده اند. اینها نیروهایی هستند که زبان نهضت می گوید: "کسی نباید، بزند و بگیرد و ما هم پول سرازش و خج تبلیغش را می دهیم". اینها بقیه در صفحه بعد

یادداشت‌های عاجل

درست به همین دلیل طرفدار پروپاقرص ارتش اند، چون گمان می‌کنند که ارتش کارویار مسلحانه قضیه را به عهد خواهد گرفت و خطری متوجه هستی آنها نخواهد شد. این جماعت درست به همین دلیل یک چشمشان هم به قدرت‌های جهانی دوخته‌است و سنگ همگاری با آنها را به سینه می‌زنند. اما همین جا باز باید اشاره کنیم که عامل تبلیغات چند سال اخیر رادیوهای مشروطه خواه، نقش بسیار مهمی در حفظ ذهنیت آنها و تبدیل آن به یک "آلترناتیو" ذهنی - سیاسی ایفا نموده‌است و بخش‌های وسیعی از این جماعت را طبلانۀ نقش‌بلغین و مروجین این رادیوها و شایعه‌سازهای کلکی خود را انجام می‌دهند. تاکتیک شایعه و پخش آن در آغاز حافظ ذهنیت بی‌پناه و مغلوب سلطنت‌طلبان بود و اکنون نقش کلکی در ایجاد جو و پیشبرد اهداف سیاسی را ایفا می‌کند. این نیروها تاکنون هیچگونه برخورد سینه به سینه جمعی با رژیم نداشته‌اند. تاکتیک محبوب آنها یا گود تاسف و یاد خالت نظامی فلان قدرت بزرگ و یا برگزاری اکسیون‌های بی‌خطر در پشت سپرها و شیشه‌های اتومبیل! اینها با مردم محروم افسریه و سه راه آذری و مردمان صهیبت زده جنگ زده و تفاوت‌های فاحش و اساسی دارند، یکی از عوامل دیگری که سبب حفظ و سپس ظهور این "آلترناتیو" در کوجه و خبیان شده است، دستکم گرفتن آنها توسط رژیم و دستگاه‌های تبلیغاتی آنست. رژیم، به باور ما از تاثیر مداوم تبلیغات رادیوها و شکل‌گیری ذهنی سیاسی مذکور غافل بود ولی پس از ۱۴ مرداد متوجه شده‌است و برای آنها نیز نقشه خواهد کشید.

هوشیار باشیم مایه‌ای که هسته اصلی این جریان‌ها پیش از این هم طرفدار آلترناتیو شورایی ملی - مقاومت نبود و نمی‌توانست هم باشد، لکن مسأله این است که پیدایش علنی این جریان و رواج ذهنیت آنها موجب جذب لایه‌هایی می‌شود که در صورت اتخاذ سیاست صحیح سیستم ائتلافات می‌توانستند از گرد آمدن به دور ذهنیت مذکور خود داری کنند. مثلاً این جریان می‌تواند بر اقتدار وسیع کارمندی تاثیر گذارد، بخشهایی از بازار را متوجه خود کند و به رگه‌هایی از روحانیست مخالف رژیم چراغ بریزد. بالاخره این ذهنیت می‌تواند به کمک رادیوهای پر قدرت و مانورهای سیاسی پرسنل رهبریش رفته رفته چنان جوی بسازد که سرانجام بنابه قانون تبدیل کمیت به کیفیت، سرانجام کانون جذب و توجه بخش‌های عظیمی از لایه‌های میانه حال و چه بسا خرده پای شهری گردد. فراموش نشود که شخصیت پرستی از عناصر مؤثر در جذب روحیه تمایلات توده‌هاست که تا به قوه سنجش دقیق و نه انکار، سازمانی و نه حربه مبارزاتی فعال دارا می‌باشند و این جریان با زیرکی خاص برای این شرایط و نیروها قطب‌جاذبه می‌سازد. مسأله مهم دیگری که می‌تواند از عوارض مهم پیدایش این ذهنیت و قطب‌باشند، تاثیر آن بر استخوانبندی حرفه‌ای و قدیمی ارتش، شهریاری و ژاندارمری است. از یاد نبریم که از نقطه نظر روانی، ساختارهای مذکور هر یک به نوعی از یک خاطره تحقیرآمیز شکست و سرافکنندگی (مربوط به تحولات سال ۵۷) در رنج می‌باشند. کیفیت برخورد این رژیم با این ساختارها برغم کوشش برخی از عناصر رژیم، پیوسته تحقیرآمیز و خفت‌بار بوده است و چه بسا پیدایش جو و جریانی که به نوعی احیاء

جاه و مقام و موقعیت بهتری را تداعی کند، موجب فعال شدن آثار آن تحقیر کهنه و یا گرفتن میل به انتقام و تضغیه حساب در این ساخت‌ها شود. توجه داشته باشیم که این مسائل از دیرباز مورد سوء استفاده رادیوها و رهبری این جریان‌ها بوده است. و اما آخرین ولی از یک نظر مهمترین نکته‌ای که در این رابطه مد نظر ماست، تاثیر مستقیم این ذهنیت و جریان بر افکار روحیه و حالت زحمتکشان و مجرومان جامعه، یعنی پایگاه‌های اصلی و مقروض شورای ملی مقاومت است.

نقاط قوت خود را دریابیم

آیا مایه اندازه کافی به مبارزات کارگری توجه کرده‌ایم؟ آیا به دقت تحولات روستاها و نیازهای مبارزاتی آنها را مد نظر قرار داده‌ایم؟ آیا وظایف خود را در قبال این مطالبات مدنی و فردی شهروندان جدی گرفته‌ایم و فی‌الثلث از مبارزات پنهان و آشکار زنان شهروندان دفاع کافی کرده‌ایم؟ آیا...

این سؤالات از این نظر اهمیت دارند که زمینه‌های اجتماعی مذکور واقع‌جان کلام و ستون فقرات یک اپوزیسیون و آلترناتیو دموکراتیک را تشکیل می‌دهند شورای ملی مقاومت اصل محوری بودن مبارزه مسلحانه را پذیرفته است، در صحت این اصل محوری شکی نیست و وجود علنی آن مورد افتخار و ضامن بقای مبارزه و امید واقعی نجات از شر رژیم خمینی است. حرف ما اینست که پذیرش این اصل مبارزه موجب کم‌توجهی به پایه‌های ضروری تحول دموکراتیک گردد. پیکار برای دموکراسی و امکان استقرار آن پس از سقوط خمینی، مستقیماً به وجود حضور فعال این پایگاه‌های اجتماعی وابسته است. درست است که در شرایط فعلی امکان سازمان‌یابی بهای سراسری نهاد‌های سند - یگانه و غیره نیست. درست است که مبارزات مربوط به حقوق فردی و مدنی در حال حاضر شانس‌تظاهر وسیع و علنی بهم بسته ندارد. لکن این همه نمی‌تواند مانع از این باشد که ما تاکتیک‌های ضروری حمایت از این مبارزات را - در هر سطحی که اکنون جریان دارند - به طاق نسیان بسپاریم و همه چیز را به بعد از سقوط حواله ندهیم. حرف ما اینست که توجه گاه و بیگاه به این مبارزات در نشریات خارج از کشور و نشر پراکنده اخبار و گزارشات مربوط به هیچ وجه با نیازهای یک آلترناتیو دموکراتیک و احتیاجات مبارزات جاری کارگری، دهقانی، زنان و نیز مجرومان نشد. رهاخوانائی ندارد. حرف ما اینست که مبارزات توجه به این مبارزات مهم از زاویه "همه چیز پس از ه سال پر تلاطم و تجربه، دیگر مسلم است که این زمینه‌های اجتماعی، بدور از مشاجرات و جدلهای خارج از کشور و یا پلیبیک‌های بی‌مقدار برخی گروه‌ها و سازمانها راجع به کم‌کیف "رهبری کردن" این مبارزات اجتماعی، مبارزات مذکور در بستر خاص نیازها و الزامات روزی شان جاری اند و پیروسه فعال خود آگاهی از طریق مبارزه و تاملراطی می‌کنند. دیگر نه کارگران انتظار "نمانند طبقه کارگر" را می‌کنند و نه زنان ستم‌دیده ما جواز مبارزه از کسی می‌گیرند. دیگر نه دستورات و رهنمودهای ایدئولوژیکی کارساز است و نه محدود کردن‌های سازمانی و گروهی ممکن.

حال اگر شورای ملی مقاومت در صدد حفظ و توسعه اعتبار خود در نزد این پایگاه‌های وسیع و مهم اجتماعی می‌باشد، اولاً باید از مجرا و مسیر موجود و قوائم به خود این مبارزات امداد کند و این مبارزات را در

جایگاه‌های خاص خودشان مورد حمایت قرار دهند. ثانیاً باید برای انجام این پشتیبانی برنامه‌های مستمر و سنجیده را پیشه کند. ثالثاً در کل تبلیغات خود جایی نادم و وسیع برای این مبارزات قائل شود. فراموش نکنیم که این مبارزات اکنون به چنان آگاهی دست یافتند که صرفاً از طریق ارزیابی حمایت‌های عطفی و صادقانه مستمری که از آنها خواهیم کرد، مابین حامی و تماشای فرق خواهند گذارد. این مبارزات از زاویه نوع و روش حمایتی که از آنها می‌شود و خواهد شد بین آلترناتیوهای فرق خواهند گذاشت و ما، یعنی شورای ملی مقاومت، به دلایل تاریخی و مبارزاتی، برنامه و اهدافمان، هم از بیشترین شانس‌اتفاق با آنها و هم از بهترین و مساعدترین امکانات ارگانیک جهت نیل به این رابطه عملی - متقابل برخورداریم. در اینجا بار دیگر مجبوریم به اهمیت مرم رادیو قوی و کارآمد در رابطه با مبارزات اجتماعی و نیازهای ارتباطی خبری، هماهنگ‌کنندگی این پیکارها توجه دهیم، ما همدار می‌دهیم که مبارزات اجتماعی به اندازه کافی مورد توجه سیاست‌های تبلیغاتی و عملی و ائتلافی شورای ملی مقاومت قرار نگرفته‌است و موکداً به ضرورت توجه همه جانبه به این مسائل و اتخاذ سیاست‌های منطبق با نیازهای عاجل این مبارزات توجه می‌دهیم. ما معتقدیم که این زمینه‌های اجتماعی استوانه‌های ساختمان دموکراسی ایران خواهند شد، هر آینه مبارزات آنها، با حمایت وسیع و همه جانبه، موجب جان گرفتن مجدد جنبشها و سپس سازمان‌های اجتماعی قائم به خویش این زمینه‌ها گردد.

مخالفین و معاندین شورای ملی مقاومت و نیز رژیم سفاک خمینی نیز بی‌کار ننشستند و نسبت به تحولاتی که در این زمینه‌ها می‌گذرد واکنش نشان می‌دهند. هوشیار باشیم که اگر رژیم دیگر شانس نفوذ یا کسب اعتباری در میان آنها ندارد، رقبای تازه نقش‌شورای ملی مقاومت قطعاً فاقد شانس نیستند. دشمنان شورای ملی مقاومت برای ضربه زدن بهما همه کار می‌کنند، اما واقعیت اینست که در شرایط حساس کنونی بیشترین خسارات و لطامات سیاسی - عملی، از ناحیه خیط و خطاهای خودمان و عدم درک و اذیت‌های جاری و الزامات آنها بر ما وارد می‌شود، هر آینه به موقع و به جا نسبت به رویدادها و نیازهای مربوطه واکنش مناسب نشان ندهیم. ۱۷ شهریور ۶۳ سروس البرز

بیانیه

اعلام موجودیت جامعه متخصصین و فارغ‌التحصیلان ایرانی مقیم فرانسه

در این بیانیه میخوانیم: "جامعه متخصصین ایرانی مقیم فرانسه بعنوان یکی از پایگاهها و کانونهای هماهنگی کار شناسان ایرانی" برای رهانیدن "ثوانانها و تجارب متخصصین ایرانی... از خدمت انحصارات و اسارت سیستم پیچیده برد هادری" و بکار انداختن آنها در "مسیر جنبش دموکراسی آینده جامعه ایران" بنیان‌گذاری شده و بعنوان نهادی دموکراتیک و مستقل آغاز فعالیت خود را اعلام می‌دارد.

علاقتمندان می‌توانند برای آگاهی از متن کامل این بیانیه که ما به علت فقدان جا موفق به درج کامل آن نشدیم، با آدرس پیام آزادی تماس بگیرند.

دولت در کشورهای عقب افتاده

ماشین دولتی سرمایه و استقرار دولت پرتولتاریائی یعنی دیکتاتوری پرتولتاریا قابل درک است. — در جوامع عقب مانده، انقلاب حلقه ای از زنجیر انقلاب جهانی پرتولتاریائی است. رای حفظ این ارتباط استراتژیک ضروری است که انقلاب تحت رهبری طبقه کارگر این جوامع صورت پذیرفته، — به در هم شکستن دولت کهن و استقرار دولت انقلابی جدید، یعنی جمهوری دموکراتیک برهبری طبقه کارگر بیا انجامد.

۵ — شرط الزامی تحقق انقلاب سوسیالیستی در جوامع سرمایه داری و استقرار دیکتاتوری پرتولتاریا در این جوامع همچنین شرط الزامی تحقق انقلاب در جوامع عقبمانده تحت سلطه و تحکیم ارباب استراتژیک انقلاب جهانی پرتولتاریا وسیله جمهوری دموکراتیک خلق، تنها در درجه اول همومنی طبقه کارگر از طریق حزب طبقاتی خویش است.

با این وجود بر طبق نظریه متقدمان سوسیالیسم علمی (مارکس و انگلس) تبدیل مبارزه طبقاتی پرتولتاریا علیه بورژوازی به محور اصلی مبارزه طبقاتی در جوامع سرمایه داری، رشد این مبارزه تا سرحد تحقق انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرتولتاریا در این جوامع، و یا سرکردگی طبقه کارگر در انقلابهای دموکراتیک مشروط به پشرفتهای معینی است که می بایست در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع مورد نظر وجود آید. بنابراین نمیتوان در هر جامعه دلخواه، بدون در نظر گرفتن کمیت و کیفیت رشد آن جامعه در زمینه های فوق الذکر از فرارسیدگی پیش شرط های لازم برای تحقق یکی از تحولات مورد نظر صحبت کرد. در جامعه ای که اقتصادش هنوز بسسراسر اساس دمداری و یا زراعت بدوی مستقر است، یا نظم اجتماعی آن بر محور ریش سفیدی و پیرسالاری می گردد و بالنتیجه در آن از بورژوازی و پرتولتاریا خبری نیست، سخن راندن از محوری بودن مبارزه طبقاتی پرتولتاریا علیه بورژوازی و یا از همومنی طبقه کارگر همانقدر باطل است که از ساکن بودن کره زمین. با وجود این که ورود به شرح حتی محدود پیش شرطهای مورد نظر از نظر مارکس و انگلس به نوشته ای مفصل تر از حوصله تمامی این مقاله دارد، ولی تذکار هر چند اشاره وارد است کم و موضوع — در رابطه با رشد طبقه کارگر و نقش این طبقه در انقلاب و دولت پرتولتاریا — است: شرط اول تحقق حالات فوق الذکر رشد کمی و کیفی طبقه کارگر همراه با رشد نیروهای مولده در درون مناسبات سرمایه دارانه و در اثر مبارزات طبوانی اقتصادی و سیاسی این طبقه با طبقه و دولت بورژوازی است. به عبارت دیگر طبقه کارگر بایستی در این مسیر تکاملی تدریجی امکان آنرا پیدا کند که هم به صورت "طبقه بخودی خود" و هم بسسه شکل "طبقه برای خود" یعنی طبقه آگاه بسسه منافع و مناسبات و رسالت اجتماعی خود تکوین و تکامل بیابد تا توانائی ها و آگاهی های لازم برای ایجاد دولت ویژه خود را کسب کرده باشد. دیکتاتوری پرتولتاریا حاصل مبارزه و انقلاب طبقه ایست که در طول یک دوره تاریخی مراحل پیچیده رشد و "شدن" را پشت سر گذارده و به بلوغ سیاسی و فرهنگی دست یافته باشد. تنها از دولتی که

بر مبنی این پیش شرط و نظایر آن بوجود می آید، میتوان انتظار آنرا داشت که به قول انگلس — اولین اقدام خود، یعنی تبدیل مالکیت خصوصی وسایل تولید به مالکیت جمعی — آخرین اقدام مستقل خود به مثابه دولت را نیز انجام داده و رو بزوال برود.

بنابراین اولاً دولت پرتولتاریا دولتیک طبقه آگاه است، ثانیاً برای استقرار خود به پیش شرط ها عسی نیازمند است که بطور خلاصه میتوان درجه عالی تکامل اجتماعی در همه زمینه ها را بعنوان اساس این پیش شرط ها نامید، ثالثاً استقرار آن بمعنی آغاز یک دوران تاریخی نیست که در آن دولت کماکان ارگان سرکوب باشد، چون با نخستین اقدام خود یعنی ضبط وسایل تولید بنام جامعه، خود را نیز بعنوان دولت نابود میسازد. دولت پرتولتاریا ارگان عالتیرین شکل دموکراسی است، چون نه بمثابه ارگان سرکوب یک طبقه، بلکه حاصل رشد جامعه است. بسه جامعه تحمیل نشد است، چون در مقابل خود اکثریت را ندارد، خود اکثریت است. بی جهت نیست که بر خلاف نظریه آخرین بعد از مارکس، مارکس و انگلس به دوره تاریخی سوسیالیسم و کمونیسم اشاره نموده و "واژه" دوره اولیه و "دوره نهایی" کمونیسم سخن میرانند. برای هر دو آنان کسب قدرت سیاسی توسط پرتولتاریا معادل با آغاز زندگی جامعه ای است که در آن شرایط تاریخی وجود دولت پایان میرسد.

تا کید برای این امر که بنظر ما رکن پیش شرط تحقق "جامعه آید هال" رشد طبقه کارگر و رشد جامعه بطور کلی بود است، بی اهمیت نیست، چون بنظر منی رسد در جریان تحریف تاریخی نظریه مارکس، درست همین پیش شرط ها نادیده نگاشته شده و نظراتش ابداع گردیدند که با نظریه وی متفاوت بود است.

لنین برجسته ترین تئوریسین انقلابی و تفکری بود که ضمن تفسیر نظریه مارکس با طرح نظراتی پیرامون جوانب مختلف مبارزه طبقاتی از جمله دولت، وجوه تازه ای را در جامعه شناسی انقلابی وارد ساخت، و چیزی که بعد ها در جمع بست خود "لنینیسم" نامیده شدند برخی از آثار لنین مانند "چه باید کرد؟" "یک گام به پیش و گامی پس" "دولت و انقلاب"، "انقلاب پرتولتاریا و کاتوستکی مرتد"، حاوی نظراتی هستند که در جوهر خود با اندیشه مارکس پیرامون طبقه کارگر، انقلاب پرتولتاریا و دولت پرتولتاریا متفاوت میباشند.

در این تئوریها مساله حزب طبقه کارگر، مساله اینهمانی همومنی طبقه کارگر با همومنی حزب طبقه کارگر و نتیجتاً اینهمانی یک طبقه اجتماعی با یک "اقلیت محدود" از بیشتاران متشکل، آگاه، منصب و حرفه ای، عناصری تازه بود که در تفکر و برنامه جنبش بین المللی چپ وارد شدند. هیچکس نمیشد تواند منکر این امر باشد که این نظریات لنین متاثر از این واقعیت بود که برخلاف پیش بینیهای مارکس، انقلاب سوسیالیستی در جوامع کاپیتالیستی اروپا صورت نپذیرفته بود و "مرکز ثقل انقلاب از آنجا ختربه خاور" منتقل شد. واقعیت مزبور، نه تنها لنین را به طرح تئوری معروف "حلقه ضعیف امپریالیسم" یاری کرد، بلکه کار تا آنجا پیش رفت که برای اثبات امکان و ضرورت تحقق انقلاب سوسیالیستی در یکی از جوامع خاور (روسیه تزاری)، در اصلی ترین و پیاپی ترین

نظریه مارکس، یعنی شرایط تحقق انقلاب سوسیالیستی، تجدید نظر کند. "لنینیسم" تفسیری اثبات ضرورت و امکان تحقق انقلاب سوسیالیستی در جامعه ای عقب افتاده بود، در حالیکه نظریه مارکس توضیح شرایط تحقق انقلاب سوسیالیستی در یک جامعه بتما معنی پیش رفته است. لنین از آنجا نیکه در بررسی جامعه روسیه شرایط مورد نظر مارکس را نمی یابد و یا در نمی یابد، مجبور به ابداع نظریه "آوانگارد" میشود. بدین خاطر است که لنین از همان ابتدا همواره نخبگان پرتولتاریا را یعنی حزب را مورد نظر دارد، چون خود پرتولتاریا در روسیه عقب ماند هاست، همومنی حزب پرتولتاریا نقطه حرکت قرار میدهد، چون خود پرتولتاریا روسیه در شرایط عقب افتادگی تاریخی بسر میرسد. تئوری "آوانگارد" لنین را تا بد آنجا پیش میبرد که دیکتاتوری پرتولتاریا را با دیکتاتوری حزبی یکسان میبیند و سرانجام بسه دوران تاریخی طولانی گذار سوسیالیستی اعتقاد پیدا میکند که در آن دولت کما فی السابق ارگان سرکوب است و دولت دیکتاتوریست، دولت آوانگارد است، دولت اقلیت است، دولت حزب است. اینکه میگوئیم تئوری لنینی یک تئوری آوانگاردیستی است و از تکامل واقعی طبقات و جامعه پیش ترمینازد، ادعای نیست، بسه تاریخ مراجعه کنیم:

میدانیم که انقلاب فوریه ۱۹۱۷ با اعتقاد لنین انقلابی بورژوازی بود که حتی موفق به تحقق وظائف بورژوا دموکراتیک خود نیز نگردید.

معیناً در فاصله کمتر از یکسال یعنی در اکتبر ۱۹۱۷، لنین صحبت از ضرورت تحقق انقلاب سوسیالیستی می نماید و رهبری و "انقلاب سوسیالیستی" در روسیه تزاری بوقوع می پیوندد. پرتولتاریا روسیه با تمام عقب ماندگی اش قدرت سیاسی را بدست گرفته و دولت خود را مستقر میکند. لنین میگفت: "انتقال قدرت از دستیک طبقه بدست طبقه دیگر، اولین، مهمترین و اساسی ترین نشانه انقلاب است." (در باره تاکتیک ها — مقاله ارزیابی وضعیت علمی).

در اینجا این سوال تعیین کننده پیش می آید که چطور با وجود اینکه در جریان انقلاب بورژوازی فوریه ۱۹۱۷، حتی وظایف دموکراتیک انقلاب روس به پایان نرسیده است یعنی هنوز یک دوره از تکامل تاریخی جامعه بطور طبیعی صورت نپذیرفته است، انتقال قدرت از دست طبقه حاکم، یعنی "بورژوازی و ملاکین بورژوا شده" بدست پرتولتاریا روس، ممکن میشود باشد؟ آیا طبقه ای که قرار است قدرت بدست وی منتقل گردد (اولین، مهمترین و اساسی ترین نشانه انقلاب)، در فاصله چند ماه، آنچنان رشدی در زمینه کمی و کیفی نموده است، که بقول انگلس "واقعاً بعنوان نمایند تمام جامعه" ، دولت را بدست گیرد؟ آیا شرایط تحقق انقلاب سوسیالیستی، آنگونه که در مارکس مورد نظر دارد، در فاصله این چند ماه (از فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷) فراهم شده اند؟ پاسخ این سوال منفی است. در تمام این زمینهها نظرات لنین فراتر از واقعیت های جامعه روس میرفت و با معادل قرار دادن علمی طبقه حزب، اینهمانی دولت طبقه با دولت حزب، نظرات آوانگاردیستی خود را مستحکمتر میساخت. نتیجه آن گشت که انقلاب سوسیالیستی که قرار بود هرگونه دستم طبقاتی را از بین ببرد و به تحقق بقیه در صفحه بعد

دولت در کشورهای عقب افتاده

"جامعه ایده‌آل" بپردازد، در عمل به تثبیت و تحکیم غول بی‌شاخ و دمی گشته که بنام "دیکتاتوری پرولتاریا" کما فی السابقی ارگان سرکوب باقی ماند، باقی ماند و باقی ماند.

تئوری لنینی در واقع نوعی انتقال ناسازگار نظریه مارکس در باره انقلاب و دولت پرولتری به کشورهای عقب افتاده بود. (نمونه روسیه) همانطور که میدانیم این تئوری بعد ها مورد قبول لنینیست های این کشورها نیز قرار گرفت و تبدیل به الگویی شد که آنها برای تحلیل های طبقاتی جوامع خود و برای تصمیم گیری در مسائل استراتژیک و تاکتیکی مبارزات خود بکار میبردند. این که به کار بردن این تئوری در این گونه جوامع تا چه اندازه در تضاد با واقعیات اقتصادی - اجتماعی - سیاسی و فرهنگی آنها می باشد، حقیقتی است که تنها با یک نگاه کوتاه به این واقعیات معلوم میشود. البته ما با این واقعیت آگاهی داریم که نمیتوان و نمی توانیم با بیست و نه مورد این گونه جوامع، بطور کلی یک حکم واحد صادر نمود و طبیعتاً میبایست در بررسی هر کدام از آنان ویژگیهای تاریخی، اجتماعی آنها را مورد نظر قرار داد. اما صرف نظر از وجوه تفرق در تاریخ و برخی ویژگیهای مربوط به دوره کنونی تکامل آنها، میتوان از نکات مشترک بسیار اساسی بین این گونه جوامع نام برد:

عقب افتادگی این جوامع بدین معنی است که آنها از نظر اقتصادی در دوره ما قبل سرمایه داری درجا میزنند. صرف نظر از اینکه در چند دهه اخیر برخی از مظاهر و نهاد های سرمایه داری میتوانند، به دلایلی که مساله مورد بحث ما نیستند - در این کشورها رشد نموده باشند، اما این رشد آنچنان نبود است که بتوان از تسلط مناسبات سرمایه داری در این کشورها سخن راند. معمولاً در جوار عناصری از اقتصاد سرمایه داری پس مانده های تاریخی فئودالی یا اشکال ویژه ای از آن (مثلاً در برخی از کشورهای آسیائی) به همراه حتی مظاهر زبرد داری کهن بچشم میخورند. اکثریت عظیمی از مردم این کشورها، هنوز در چهار چوب مناسبات غیر سرمایه داری اشتغال داشته و بر زمین سه اشکال تولید ما قبل سرمایه داری، به تولید مشغول می باشند. اگرچه برخی از نهاد های اقتصاد سرمایه داری رشد نموده و همراه خود باعث پیدایش و میزبان معینی از گسترش طبقه کارگر شده اند (طبقه کارگر بخودی خود)، اما طبقه کارگر اینگونه جوامع بسیار جوان و بی تجربه است و مهمتر آنکه هنوز بخش ناچیزی از مردم این کشورها را تشکیل میدهد. به تناسب رشدی که تکامل سرمایه داری در این کشورها تا کنون داشته است - میدانیم که این رشد چندان نیست بورژوازی این کشورها نیز ضعیف و بیجان میباشد.

این بورژوازی آنقدر ضعیف و غیر دینامیک است که حتی معمولاً کمتر از قدرت دولتی سهمیم است و بیشتر بصورت پیرامونی در کنار دولت و از قبل بذل و بخشش و درمنا میزبان وابستگی دولت به قدرتهای امپریالیستی - قادی به ادامه حیات است.

این تصویر تقریباً عمومی اقتصاد - اجتماعی از جوامع عقب افتاده را جرم ما را باید با این نتیجه گیری میرساند.

که پروسه تفکات و انسجام طبقاتی (یعنی رشد عمومی جامعه) در این جوامع چندان پیشرفته نبود و طبقه کارگر بصورت واقعی یا در دوره پیدایش استواریا اگر خیلی "رشد" نمود میباشد، حد اکثر میتوان از وجود اجتماعی اش (بخودی خود) سخن راند.

حالا به بعد سیاسی قضیه میرد ازیمو انعامکاس وضعیت طبقاتی این جوامع در رهنمای سیاسی حاکم و معیار تری وضعیت دولت در این جوامع باز بینی مینمائیم. دولت های این جوامع، بهر شکلی که باشند چه بصورت ولت های مدرنیستی نظیر زمان شاه در ایران، چه بصورت ولت های نظامی نظیر عراق، چه شکل ولت های سویل باصلاح آزاد نظیر سوریه و بسیاری از کشورهای آفریقائی، در مجموع در یک امر مشترک می باشند و آن اینکه این دولت ها بیش از هر چیز ارگان "طبقه دولتی" هستند. واقعیت این است که آنچه این دولت ها در زمینه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و طبعا نظامی انجام میدهند، قبل از آنکه به نفع سیادت طبقه و در جهت سرکوب طبقه دیگر باشد، در کلیت خود بنفع "طبقه دولتی" است. بگذاریم مساله را به بهترین شکل فیم انگلس در "منشاء خانواده" میگوید:

"از آنجاکه انگیزه پیدایش دولت لزوم لگا کردن بر تقابل طبقات بود، از آنجا که در این حال خود دولت ضمن تصادم این طبقات بوجود آمده است، لذا بر وفق قاعده کلی، این دولت، دولت طبقه ایست که از همه نیرومند تر بوده و دارای سلطه اقتصادی است بیاری دولت داری سلطه سیاسی نیز میشود و بدین طریق وسایل نوینی برای سرکوب و استثمار طبقه زحمت کش بدست میآورد."

همانطور که می بینیم انگلس صحبت از این می کند که در روند تصادم طبقات دولت به مثابه دولت طبقه نیرومند تر حاصل میشود. این نظریه انگلس در مورد مثلا دولت بورژوازی یا فئودالی صادق است. ولی ما بهیچ وجه محق نیستیم که بر اساس این نظریه دولت در هر جامعه عقب افتاده ای را نیز از زیر سایه کتیم - زیر را در این جدا بایسد به این سوال پاسخ دهیم که این دولت جامعه عقب افتاده، دولت کدام طبقه ای است که از همه نیرومند تر بوده و دارای سلطه اقتصادی است؟ اگر دولت بورژوازی است، آیا در این جامعه مناسبات اقتصاد بورژوازی سلطه دارد؟ آیا مثلا دولت عمان، دولت بورژوازی عمان است؟ و اگر اینطور است پس میزان رشد پرولتاریا در عمان چه اندازه است؟ (خواننده میدانند که قسمت اعظم اشتغال مردم عمان ماهیگیری آزاد است آیا دولت تاغیتی، دولت بورژوازی تاغیتی است؟

آیا دولت سودان، دولت بورژوازی سودان است؟ اگر قرار باشد صرفاً سرکوب و استثمار زحمتکشان معیار قرار گیرد، آنگاه نه تنها ولت های عمان و سودان، بلکه کلیه دولت کشورهای عقب افتاده و کلیه دولت جوامع تاریخی دولت بورژوازی هستند و کلیه این کشورها - کشورهای سرمایه داری میباشند. خواننده ما این نتیجه گیری را در مورد دولتی مانند دولت کامرون و جامعه ای مانند جامعه کامرون بکار گیرند تا درجه ژولیده باقی

و هذیان گوئی را دریابند. بنابراین مشاهده میشود که در بررسی مساله دولت

در جوامع عقب افتاده نمیتوان تنها به این یا آن نظر مارکس یا انگلس اکتفا نمود. شاید بررسی و ارزیابی از نهادی بنام "طبقه دولتی" در این مرحله بزحمت از تکامل جوامع عقب مانده، مهمترین مساله در زمینه تدوین برنامه مبارزاتی باشد، مبارزه ای که قرار است جامعه را از بزخ بین عقب ماندگی شدید و روشنجات داد و در این روند مقدماتی (آری تازه مقدماتی) را فراهم آورد که دولت "طبقه دولتی" سرانجام به دولت طبقات - به نحوی که مورد نظر مارکس و انگلس بود - تبدیل گردد.

و اما عقب افتادگی تنها در زمینه اقتصاد نیست، تنها در زمینه سیاست نیز نمایا شد، شاید اصلی ترین وجه عقب افتادگی ما، عقب افتادگی فرهنگی است، فرهنگ چه بمفهوم عام آن وجه بصورت فرهنگ طبقاتی. در این گونه جوامع، همواره آمیزه ای از اوهام، خرافات و گمراهی آسمانی جلوه فزاینده میکند. وابستگی به بیگانه، نه تنها به عقب ماندگی توسعه علوم و فنون در زمینه های تکنیک تولید می انجامد، بلکه در عین حال خود به نزول به سطح نازل از دانش اجتماعی می انجامد. نتیجه اش پرورش انسان مستعمراتی است، آنگونه که "قانون آزوی نامی

برد. انسانی که از یک سو پایش به زمینی وصل است که بهره نمیدهد، دستش به ماشینی بند است که هیچ اطلاعی از نحوه کارش ندارد و سرش به آسمان و قدرتهای مافوق زمینی، تا شاید مغزی برایش باز شود... گفتیم فرهنگ بمفهوم عام آن و شما فاش نمودیم فرهنگ طبقاتی. این دومی دیگر کار ملاحظه است اگر بتوان در زمینه اول توسعه برخی از نهاد های فرهنگی و دانش جدید، دانشگاهها و حوزه های آموزش علوم را - که عموماً بخش های قلبی از مردم این جوامع قادر به تمتع از آن هستند - تا حد و دی رشد فرهنگی و علمی جامعه نام نهاد، در زمینه دوم اینگونه نیست. در زمینه فرهنگ طبقاتی، بخاطر نبودن روند انکشاف طبقاتی، بدلیل جنینی بودن طبقات جدید یا رشد بطی و کند آنها، خود آگاهی طبقاتی بسیار ضعیف است. کارگر این جوامع، آری حتی بورژوازی این جوامع هویت فرهنگی خاص طبقاتی ندارد.

شناسنامه اش بیشتر المثنی است تا اصلی. بیشتر غریزی عمل میکند تا آگاهانه و بیشتر بدوی است تا پیشرفته. هیچکس قادر نیست طبقه کارگر جوان این جوامع را با پرولتاریای کشورهای پیشرفته یکسان قلمداد کند. این درست است که فرهنگ طبقه کارگر کشورهای پیشرفته نیز بدلیل سلطه فرهنگی بورژوازی - آمیخته با عناصر و نهاد های غیر پرولتاریائی است. اما این طبقه کارگر در عین حال پیشینه بیش از ۱۰ سال مبارزه اقتصادی سیاسی را با خود حمل میکند. در جریان این مبارزات تقاد شده است حد اقل مقداری از حقوق اجتماعی خود را در قالب سازمانها و نهاد های اجتماعی کسب کند. میگوئیم مقدار این و این مقدار آسان بدست نیامده است و نه تنها آسان نبوده است، بلکه مشکل نیز بوده، اغلب در جریان تحقق خود، نسل های ارکا رگران را نیز با حداقل برداشت های فرهنگی خود، آشنا ساخته است. اما در جوامع عقب افتاده این گونه نیست. احزاب و سازمانهای طبقاتی یا بوجود نیامده اند، یا بیشتر جنبه پیرامونی طبقه را دارا هستند. حداکثر

دولت در کشورهای عقب افتاده

منعکس کننده غیر مستقیم درها و محرومیت های طبقات و نتیجتاً عمدتاً را دیکالیسم آنها میباشند. این مسئله در مورد احزاب و سازمانهای منتسب به طبقه کارگر، خود را بصورت تبلور عنصر قهر کور و تخریبی تعریف میکند و در مورد سازمانهای منتسب به بورژوازی، بیشتر بشکل تسلیم به استبداد، آشکار میگردد.

میتوان از این بیان استثناء صرف نظر نمود و مسئله را بصورت عمومی اش دید. با این تفصیل سؤال اساسی در مورد آینده این گونه جوامع را چگونه میتوان پاسخ داد؟ به چه ترتیب میتوان رشد و تکامل این گسسته جوامع را تسریع نمود و آنها را به جاده تعالی سوق داد؟ حال که طبقات اجتماعی در مجموع یا در حاکمیت جنبینی بسر برده و یا رشد محدودی نموده اند، حال که فرهنگ و خود آگاهی طبقاتی در درجه نازل و ابتدائی قابل انداز گیری است، چه باید کرد؟

لنین در سالهای ۱۹۰۰ و در رابطه با مسئله انقلاب بورژوازی در موقت روسیه، کوشید با این مسئله پاسخ دهد. وی از یک سو عقب افتادگی جامعه روسیه را میدید و از سوی دیگر ضرورت براندازی تزاریسم را احساس می نمود. راهی را که وی پیشنهاد میکرد، سرنگونی تزاریسم، انجام انقلاب بورژوازی در موقت و استقرار دولت دیکتاتوری در موقت انقلابی کارگران و دهقانان بود. به عبارت دیگر لنین برای یک کشور عقب افتاده به انقلاب بورژوازی اعتقاد داشت، بدون آنکه معتقد باشد که خود بورژوازی باید آنرا هدایت کند، وی به دولتی بعنوان دولت محصول انقلاب بورژوازی اعتقاد داشت که ستونهای قدرتش بردوش کارگران و دهقانان قرار داشت. بدین ترتیب برای اولین بار در این سالها، مسئله آینده جوامع عقب افتاده، از طریق انجام انقلاب بورژوازی، بدون بورژوازی بوسیله لنین طرح و بررسی گردید و در جنبش چپ جهانی وارد شده و تا کنون تکیه بر این ایده لنین، تئوری "انقلاب در موقت" در جوامع تحت سلطه و عقب ماندگرا نهاده و بین نمود که اگرچه بنا نظریه لنین پیرامون چگونگی برخورد به بورژوازی، متفاوت بود و اتحاد موقت، نسبی و گذرنده و مشروط باوی را توصیه می نمود، اما در عنصر اساسی اش بنا نظریه لنین یعنی انجام انقلاب بورژوازی بدون کسب قدرت بورژوازی - اشتراک کامل داشت. مضافاً اینکه مائوتسه دون، تزه های لنین پیرامون هژمونیکسی را تعمیم داده و عنصر هژمونیک طبقه کارگر را در یک انقلاب بورژوازی در موقت جامعه عقب افتاده، شرط تحقق آن میدانست. اما در این جا قصد بازشمردن یک نکته اشتراک و افتراق نظریات لنین و مائوتسه دون پیرامون انقلاب در موقت را نداریم. آنچه برای ما مهم است برشمردن این مسئله است که هر دوی آنان در یک جامعه عقب افتاده، انقلابی بورژوازی در موقت را توصیه میکنند که تحت هدایت سیاسی طبقات غیر بورژوازی (در واقع تحت هدایت سیاسی یا هژمونی احزابی که خود را نمایندگان سیاسی طبقات غیر بورژوازی میدانند) صورت می پذیرد و جامعه را به جلو سوقی داد. در عمل انقلاب بورژوازی در موقت روسیه در فوریه ۱۹۱۷ صورت گرفت و همانطور که قبلاً اشاره شد در فاصله چند ماه پس

"انقلاب سوسیالیستی" گرائید. انقلاب بورژوازی در موقتیک چین نیز در فاصله چند سال (حوالی سالهای ۱۹۱۱-۱۹۱۲) به "انقلاب سوسیالیستی" تبدیل شد. تاریخ شاهد آن است که صرف نظر از انگیزه های خیرخواهانه این بیان فرد، این بیان حزب، عملاً نتایج این انقلابات در روند گذشت زمان به نتیجه ای جز شکست نیا نجامید. و تاریخ قطعاً در آینده این حکم را قطعاً صادر خواهد کرد که علت اصلی این شکست، ندیدن درجه واقعی رشد جامعه، ندیدن درجه رشد واقعی طبقات اجتماعی و ارائه تزهائی بود هاست که بر پایه واقعیت استوار نبود هاند.

در سطوح پیش سعی کردیم برخی از مشخصات یک جامعه عقب افتاده را تا آنجا که مربوط به بحث ما بود توضیح دهیم، این مشخصات عبارت بودند از عقب افتادگی اقتصادی، عدم تفکیک طبقات، سطح نازل فرهنگی و خود آگاهی طبقاتی و سرانجام حاکم بودن دولتی که ارگان سلطه "طبقه دولتی" بود. آنگاه راههایی را که در گذشته پیموده شده اند، بر شمر دیم و دیدیم که این راهها به سلطه فردیسا احزاب انجام میدند. تجربه "پول پوتیسیم" در کامبوج را در جلوی چشممان دید ه ایم. غیر از این راههایی که تا کنون پیموده شده اند، راه "حل" دیگری نیز حد اقل در سطح تئوریک و نه تجربی تا کنون پیشنهاد شده است که به راه حل "ترتسکیستی" موسوم میباشند. صرف نظر از برخی نکات درست این راه "حل" که تکامل اجتماعی را بهر رود و هر چه مشکلات مربوط به رشد نیروهای مولده و انسجام طبقاتی میدانند، اما عملاً در مقابل سؤال مبرم روز این جوامع یا نجات آنها از مشکل عقب ماندگی، پاسخی جز دعوت به صبر نمیدهد. را دیکالیسم آتشین مزاج "ترتسکیستی" در دشمنی با بورژوازی و یافشاری بر استقلال پرولتاریا، پاسخ عملی به حل مشکلات کنونی کشورهای عقب مانده نداده و نسخه های خود را برای روزی ارائه میدهد که در آن، پر و سه انسجام طبقاتی صورت پذیرفته، نیروهای مولده رشد نموده، و پرولتاریا قدرت سیاسی را بدست آورد.

بنابراین میتوان گفت تا کنون در راه ارائه شده هاست یکی راه به انتظار رشد نیروهای مولده نشستن و عقب افتادگی سلطه را تحمل کردن و دیگری راه میان بر زدن تاریخ و قطع کردن آن، یعنی راه تجربه شده در انقلابات چند دهه اخیر. راه دیگری باید جست.

اینک سعی میکنیم آنچه را که احتمالاً میتوان بر اساس شرایط بر شمرده در کشورهای عقب افتاده، راه حل مشکلات و معضلات اجتماعی باشد، در خطوط کلی بشکافیم: گفتیم که طبقات اجتماعی در این جوامع رشد ننموده و مبارزه طبقاتی به بلوغ خود نرسیده هاست و دلتهای این جوامع نیز صرف نظر از ظاهر متغایر و متغیران خدمت به این طبقه یا خدمت به طبقه دیگر، دقیقاً بخاطر همان مسئله عدم انفکاک طبقات، هنوز دولت طبقاتی، آنگونه که مارکس در مورد راه رشد کلاسیک اروپا از آن نام میبرد، نمیباشند. برای اینکه موضوع را بهتر بشکافیم، بیاییم مسئله اول آنست که تضاد اصلی اینگونه جوامع، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی، تضاد بین پرولتاریا و زیکسو

و خرده بورژوازی شهر و روستا از سوی دیگر در مجموع تضاد بین طبقاتی اقشار تحت حاکمیت و دولت نیست، بلکه تضاد اصلی عمدتاً ای که مانع رشد جامعه به جلو شده است، تضاد بین مجموع مردم و طبقه دولتی است. در اساس طبقه دولتی، خود هم جلوه عقب افتادگی و هم در عین حال عامل عقب افتادگی است. و اما اگر تضاد اصلی جامعه، تضاد بین مجموعه مردم و حاکمیت سیاسی طبقه دولتی است، نتیجتاً تمام تضادهای موجود دیگر جامعه، جنبه فرعی و غیر اصلی را پیدا نموده و محل زمانی آنها، قبل از هر چیز در رگر و حل تضاد اصلی میباشند.

مسئله دوم آنست که همانطوریکه قبلاً گفته شد، وضعیت فرهنگی و آرایش طبقاتی جامعه بدلیل عقب افتادگی، آنگونه نیست که یکی از آنان، قدرت سیاسی را از طریق انقلاب کسب کرده، طبقه دولتی را سرنگون ساخته و تکیه به قدرت سیاسی، خواسته های طبقاتی خود را تحقق بخشد. در چنین صورتی تنها راه نجات همه مردم، همبستگی و مبارزه مشترکشان علیه حاکمیت است. بدون تحقق این امر، یعنی اتحاد تمام مردم در مقابل طبقه دولتی سخن زیبا فتن راه نجات نمیتواند در میان باشد. اینکه میگوئیم تمام مردم، دقیقاً منظورمان آنست که هیچ دلیلی از نظر تاریخی موجه برای عدم تحقق اتحاد عمومی مردم وجود ندارد.

مسئله سوم نتیجه گیری از مسئله پیشین است. اگر تضاد های درونی جامعه تحت الشعاع تضاد مجموعه مردم با طبقه دولتی است و اگر این امر درست است که مبارزه پیروزمندان علیه حاکمیت، تنها از طریق فهم عملی این مسئله، یعنی اتحاد مردمی میتواند صورت بپذیرد، نتیجتاً باید نیز پذیرفت که حاصل این مبارزه نیز، یعنی دولتی که بعد از این دوره از مبارزه مستقر خواهد شد، در ترکیب سیاسی خود نه دولت این یا آن طبقه، بلکه دولت تمام مردم، یسا نیروهای سیاسی متعادل به طبقات و قشرهای مختلف مردمی است. در چنین دولتی دست کم در سطح سیاسی هژمونی طبقاتی جایی ندارد. محلی برای انحصار حزبی این یا آن نیست. گو این که دولت در سیاستها و برنامه های اقتصادی و اجتماعی خود به ناچار و در هر حال رنگ و بوی طبقاتی می گیرد - یعنی دولتی میشود که نمی تواند به علت عقب افتادگی تاریخی از محدوده مناسبات بورژوازی خارج شود - معضلات دولتی که از نیروهای سیاسی بورژوازی به تنهایی تشکیل شده باشد نیست.

چنین دولتی در عین حال دولت نمایندگیهای واقعی طبقات و قشرهای مختلف اجتماعی و یسا دولت احزابی نیست که بتوانند خود را نماینده و مظهر آگاهی های طبقاتی قلمداد کنند، بلکه دولت برگزیدگان و نیروهای سیاسی مورد قبول و معتمد مردم است. در پیش گفته بودیم کسه نیروهای سیاسی جامعه، یا گروهها و احزاب سیاسی در کشورهای عقب افتاده نمایندگان طبقاتی به آن معنی نیستند که از درون مبارزه طبقاتی آگاه، با شرکت مستقیم و فعال این طبقات بوجود آمده باشند، بلکه آنان بیشتر منعکس کننده غیر مستقیم خواستها و در نماهای تاریخی طبقات اند. آنها الیت ها و نخبه های فرهنگی-سیاسی جا بقیه در صغحه بعد

در کردستان چه میگذرد

و ده داریم. اینها بدون اینکه در میدان کارزار بوده باشند مورد اصابت گلوله، خمپاره، توپ و غیره قرار گرفته و شهید شده اند و این شامل همه شهرهای کردستان می شود، به ویژه شهرهای سنندج، مهاباد و سقز. اما تا آنجا که مربوط به پیشمرگان، کادرها و اعضای حزبی میشود که در حین انجام وظیفه شهید شده اند، ما همان مستمری را که در زمان حیات دریافت میداشتند به خانواده هایشان منسب پردازیم. در ضمن به وضع آنها رسیدگی میکنیم اگر ضرورتی باشد به کمک داشته باشند، تا آنجا که بتوانیم از آنها حمایت می کنیم. در گزارشی که چند ماه پیش از طرف ایسپن بخش منتشر شده است، تعداد شهدای حزب ۱۴۰ نفر ذکر شده که با توجه به حملات شدید رژیم در ماههای اخیر این تعداد هم اکنون بیشک متجاوز از ۱۵۰ نفر است. ضمناً ما در مورد هر یک از شهدا جداگانه اعلامیه همراه با عکس و بیوگرافی آنها منتشر می کنیم که این اعلامیه ها از رادیوی حزب نیز پخش میشود.

شوراهای روستایی

۱- آخرین بخش از فعالیتهای امور اجتماعی بخش شوراها است که تا آنجا که من اطلاع پیدا کرده ام این شوراها به مثابه مهمترین ارکان دموکراسی پایه ای فعالیت گسترده ای را در سطح روستاها آغاز کرده اند. وضع این شوراها در حال حاضر چگونه است، چگونه سازماندهی شده اند و چه وظایفی برعهده دارند؟

۲- قبلاً توضیح دادم که از بدو انقلاب مساله تشکیل شوراها و سپردن کار روستاها و شهرها به دست ارگانهای منتخب مردم در دستور کار انقلاب قرار داشته است و حزب ما نیز طبیعتاً توجه خاصی به آن مبذول داشته است. ولی متأسفانه با یورش رژیم به کردستان و اشغال شهرها شوراها تا آن زمان در سطح شهرها تشکیل شده بودند و باید بگویم که بیشتر جنبه قشری و طبقاتی داشتند، تقریباً بلااستثنا غیر فعال ماندند، حتی عده ای از اعضای آنها نیز مورد تعقیب و مواخذه قرار گرفتند. ولی در روستاها فعالیت شورائی ادامه یافت، که البته می بایستی به طور سیستماتیک سامان یابد. حدود دو سال پیش طرحی در این زمینه تدوین و بر اساس آن هیاتی به عنوان هیات نظارت تشکیل شد. این هیات تدارکات لازم، از قبیل روشنگری در میان مردم و آموزش مسئولین برگزاری انتخابات را فراهم آورد و سرانجام نمایندگان مردم در یک انتخابات کاملاً دموکراتیک برای عضویت در شوراها برگزیده شدند. تعداد اعضای شوراها بر حسب میزان جمعیت ده از ۳ تا ۱۱ نفر تعیین شده است. جالب اینکه، با وجود اینکه این انتخابات در فصل زمستان انجام گرفت، که زمستان سختی هم بود، ما توانستیم در بیش از هزار روستا در سطح کردستان آزاد شده شوراها را تشکیل دهیم. البته نمیتوان ادعا کرد که این شوراها شکل ایده آل خود را پیدا کرده اند، هنوز کمبودهای زیادی دارند، تجربه کافی ندارند، به آموزش بیشتر محتاجند، ولی به هر حال شوراهائی هستند که به خواست و با رای آزاد مردم تشکیل شده اند و از همه بهتر اینکه نوازندگان واقعی این انقلاب اند و من بی تردید میتوانم بگویم، با تلاشی که این شوراها در حال حاضر می کنند و تجربیاتی که کسب مینمایند، تا دوره دوم انتخابات بسیاری از کمبودهای موجود برطرف خواهد شد و شوراها اکتیو تر از گذشته به کار خود ادامه خواهند داد. از جمله

زاینده رودی

فصلنامه زنان آزادی خواه
ایران در آذر سال جاری
منتشر میشود. آدرس
هیات تحریریه

BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN



دولت در کشورهای عقب افتاده

معناد که به تناسب گرایش های اجتماعی-سیاسی خود به وسیله این یا آن بخش از مردم و سیاسی مجموعه ای از آنها انتخاب میشوند. بنابراین دولت مردم در واقعیت امر دولت همین برگزیدگان و نخبگان فرهنگی-سیاسی جامعه است.

مساله چهارم آنست که اگر یکی از وظایف اصلی دولت الیت ها پایان دادن به عقب افتادگی و هدایت جامعه به مسیر رشد می باشد، این امر به چه مفهومی قابل دریافت است؟ عقب افتادگی را در صورتی قابل گفتیم و وجوه تظاهرات آن را بر شمریم. اینک مسئله رشد را که بخاطر تحقق آن "دولت الیت" استقرار می یابد، باید بشکافیم. بنظر می رسد رشد اجتماعی در جوامع عقب افتاده چیزی جز قراردادن جامعه در مسیر گذار از مرحله ماقبل سرمایه داری نیست زیرا تنها از این مسیر است که جامعه عقب افتاده میتواند به مرحله جامعه ما بعد سرمایه داری یا سوسیالیسم راه بیابد. در گذشته نیز قرار بود تحقق اصلاحات بورژوائی در دستور کار انقلاب باشد (حتی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷). اما طبقه ای قرار بود این تحولات بورژوائی را سازماندهی کند که خود در تضاد با بورژوازی بود. در این تجارب عنصر هژمونیک "حزب طبقه کارگر" عملاً نتایج انقلاب را به مسیری کشاند که در آن نه تحولات بورژوائی صورت پذیرفت و نه مسدود شدن افساح واقعی پرولتاریا تحقق یافت. در

حالی که در مسئله مورد بحث ما این چنین نیست، قدرت سیاسی، قدرت سیاسی یک طبقه نیست، دولت در عین حالیکه دولت الیت های تهنی دستان و فشارمییانی جامعه است، دولت الیت های "بورژوازی نیز می باشد. اما، برنامه های رشد و توسعه این دولت در زمینه اقتصادی، بهر روفر ترا برنامه ها و امکانات رشد بورژوائی جامعه نیست، یعنی نمیتواند باشد. و این دقیقاً بنسبت آن خاطر است که بدون گذار از این دوره، راه دیگری متصور نیست. تکیه بر این اصل را نمیتواند بنا شایه دفاع از سرمایه داری آلوده ساخت. برعکس این علاقه به سوسیالیسم است که ما را وادار میکند که با استفاده از تجربه شکست خورده انقلابهای قرن بیستم نزدیکترین راه رشد به جانب سوسیالیسم را جستجو کنیم و از بردن نام آن بیمناسک نباشیم.

در زمینه سیاسی نیز وظیفه اصلی دولت نخبگان استقرار دموکراسی خواهد بود، بدین معنی که عناصر تشکیل دهنده این دولت خود بر اساس تمایل آزاد و اراده مردم به طریق دموکراتیک انتخاب میشوند و از سوی دیگر، این دولت خود ارگسان بسط و گسترش دموکراسی میشود. بدین ترتیب تمام مردمی، تحقق برنامه ریزی شده تحولات بورژوائی با تکیه بر دموکراسی سیاسی-حقوقی، اقتصاد، "دولت الیتها" راهم از ولت های مدرسه نیستی نظیر زمان شاه در ایران یا آرژانتین کنونی و هم از ولت های کشورهای مانده حیشه که با اصلاح

در کردستان چه میگذرد

محاسن این شوراهای این است که بازتابی از ترکیب واقعی اقتدار مختلف ده هستند. میدانید که ما در هر دهی اقتدار مختلف داریم، خوشبختانه تعداد زیادی از جوانان ما هم به درون شوراهای راه یافته اند و در کنار اعضای مسن تر فعالیت می کنند، همینطور زنان که در چند شوراهای فعالیت پیدا کرده اند.

۲- در مورد وظیفه شوراهای به طور جداگانه با مسئول بخش شوراهای کاک صدیق، به تفصیل گفتگو داشتیم که متن آن جداگانه منتشر خواهد شد. بنابراین در این زمینه دیگر به شما رجعت نمیدهم. بر اساس این گفتگو در یک کلام می توان گفت که وظیفه شوراهای اداره مجموعه امور روستاهاست، ولی صرفنظر از این وظیفه، مسائل و امور منطقه ای هم مطرح است که حل و اداره آنها در صلاحیت ارگانهای بالاتر است. آیا این ارگانها هم به صورت شورایی کار می کنند؟

۳- در آئین نامه مربوطه شوراهای برحسب تعداد جمعیت و مناطقی که در بر میگیرند، رده بندی شده اند. بعد از شورای ده، ارگان بالاتر شورای منطقه کوچک است که ما به آن ناوچه میگوئیم. به عنوان نمونه آن یک ناوچه از شهرستان سردشت، یا منگوریک ناوچه از شهرستان مهاباد است. برای هر ناوچه حداقلی از جمعیت تعیین شده است، در مورد روستاها هم به همین ترتیب است. به عنوان نمونه اگر جمعیت یک آبادی به ۲۰۰ نفر نرسد باید ضمیمه روستای مجاور شود. ما هم اکنون در کردستان آزاد ۴۳ ده شورایی متمرکز داریم که اینها در مجموع ۹۵۷ ده را اداره میکنند. هر ناوچه تعدادی از شوراهای روستایی را در بر میگیرد که شورای ناوچه از میان اعضای این شوراهای انتخاب میشود. بعد از شورای ناوچه شورای شهر داریم، بعد از آن شورای شهرستان و در آخر شورای سرتاسری منطقه خود مختار که با رای مستقیم مردم (برای هر هشت هزار نفر یک نفر) انتخاب میشود. البته میدانید که علاوه بر این شرایط موجود ما تنها توانسته ایم شوراهای ده را انتخاب کنیم بقیه شوراهای تاکنون در سطح یک طرح و روی کاغذ باقی مانده است. از آن گذشته این طرح، پیشنهاد ماست، اگر پیشنهاد بهتر و منطقی تری ارائه شود، طبیعی است که ما حرفی نداریم و آنرا خواهیم پذیرفت.

۴- اگر درست فهمیده باشم طبق این طرح اعضای شورا تا سطح شهرستان از میان شوراهای پایه تر انتخاب می شوند، در حالیکه اعضای شورای سرتاسری را مردم مستقیماً انتخاب میکنند.

۵- در مورد شوراهای ناوچه حق با شماست، ولی باید در نظر گرفت که محیط روستا با محیط شهر فرق دارد. در روستاها مردم کم و بیش در یک سطح قرار دارند در حالیکه در شهرها که دارای تاسیسات صنعتی، تجاری و غیره وسیعی هستند به اصطلاح تیلور طبقاتی مشخص تر است لذا باید ترکیب شوراهای ناوچه باشد که اقتدار و طبقات مختلف بتوانند بر حسب کمیتهای در شورا نماینده داشته باشند. به نظر ما شورا باید همواره بازتابی از ترکیب کل جامعه ای باشد که قدر اداره آنرا دارد و گرنه شوراهای نمی تواند تحقق پیدا کند.

۶- ارزیابی شما از یکسال فعالیت شوراهای چیست؟

۷- بدون شک تشکیل شوراهای یک گام اساسی در جهت تحقق دموکراسی بنیادی است. مردم در هر روستای شورایی دلخواه خود را انتخاب کرده اند و طبیعی است

رای عمومی قابل تأمین و تضمین نیست. نتیجه رای عمومی نیز نهایتاً و قطعاً تابعی از ترکیب طبقاتی جامعه، سطح رشد فرهنگی و آگاهی سیاسی عموم مردم است و نه تمایلات، آرزوها و عملکردهای گروهی گرایشها و تشکلهای مختلف سیاسی و یا تلاطمها زود گذر تاریخی. اگر در جامعه ای مانند ایران قشرهای متوسط سهم بزرگی در تشکیل ترکیب طبقاتی آن دارند، و اگر با پذیرش اصول دموکراسی این نتیجه نیز مورد قبول واقع شده است که اعضای این قشرها نیز حق رای دارند و رای آنها در نتیجه رای عمومی عامل مؤثری می باشد، پس چاره ای جز این باقی نمی ماند که اولاً واقعیت وجود این قشرها را انعام کنیم و ثانیاً آنها را در تلاشهای خود برای ایجاد دموکراسی در ایران آینده به حساب آوریم. این بصیرت در واقعیت به معنی غفلت از مواضع طبقاتی و پیشش و سیاسی خودی نیست، نسخه ای برای چشم پوشی از تضادهای نیست که بین قشرهای استثمار شونده جامعه و قشرهای متوسط آن موجود است. برعکس این بصیرتی است در زمینه واقعی مبارزه طبقاتی و در این اصل که اگر دموکراسی را بهترین زمینه مناسب برای رشد، استقلال، عدالت اجتماعی و به کار افتادن دینامیسم های جامعه در جهت تحقق این آمل میدانیم، برای استقرار و نگاهداشت آن به قبول چه نتایج دیگری بایستی تن در بدهیم.

حالا می پردازیم به آن مفاهیمی که برای تسهیل جریان گفتگویمان در باره "مرحله انقلاب" بایستی توضیح - گرچه مختصر - بدهیم:

۱- "مرحله انقلاب"

۱- انقلاب یک عمل یا روند سیاسی محض نیست تا بتوان ماهیتش را از سیاست (روندها، کمیات و کیفیات سیاسی مانند قدرت تشکیلاتی و نظامی سازمانها و کیفیت استراتژیها و تاکتیکهای آنها) استنتاج کرد. اگر بپذیریم که در بحث خود در باره انقلاب، کودتاها و دیگر انواع انتقال قدرت سیاسی بین لایتهای قدرت و سازمان بندیهای آنها را منظور نکنیم و اگر فرض را بر این قرار بدهیم که منظور مشترکان از انقلاب گذار قدرت سیاسی در ابعاد طبقاتی است (گذار قدرت از دست قشر، طبقه یا ترکیبی از قشرها و طبقات به دست قشر، طبقه و یا ترکیبی از قشرها و طبقات دیگر)، پس باید بپذیریم که چنین گذاری منوط و مشروط به بلوغ روندها و کیفیاتی است که باید در سطوح اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تحقق بپذیرد. حتی اگر صحبت ما تنها راجع به انقلاب سیاسی باشد، باز هم چاره ای نداریم جز اینکه درجه رشد پیش شرطهای همه جانبه این انقلاب را مبنای ارزیابی شدن یا نشدن آن قرار بدهیم. لزوم توجه به پیش شرطها و فرا رسیدگی آنها هنگامی که صحبت از انقلاب به معنی گذار از دورانها، "مدارها" ("مجاهدین مرحله کنونی انقلاب ایران را کیفی یک مدار بالاتر از مرحله بورژوا دموکراتیک می دانند" - رجوی) و یا مرحله ها به دورانها، مرحله ها و مدارهای دیگری کنیم، افزون تر میشود. به کار بردن این واژه ها به این معنی است که دیگر به هیچوجه سخن در باره مقولات سیاسی محض نمی گوئیم، بلکه ناظر بر گذار در ابعادی بسیار فراگیرتر هستیم.

۲- "عق"، "اصالت" و "میزان" فراگیر بودن "خصیصه دموکراتیک" یک انقلاب ("مجاهدین... انقلاب ایران بقیه در صفحه بعد

که به حکم این انتخاب انتظاراتی هم از آنها دارند. و باید الحق گفت که شوراها توانسته اند علیرغم کمبود تجربه و امکانات، تا حد پیش از انتظار، خواستها و نیازهای مردم را تأمین کنند. ما امیدواریم روزی بتوانیم نه تنها در سطح کردستان، بلکه در تمام نقاط ایران، سیستم شورایی را که به نظر من تنها شیوه اعمال اراده مردم است، پیاده کنیم. آتوق است که شعار حزب دموکرات یعنی دموکراسی برای ایران - خود مختاری برای کردستان واقعا تحقق یافته است. من تردیدی ندارم که برخی از کارهای انجام شده در کردستان میتواند در آینده الگویی برای سایر نقاط ایران باشد. ما افتخار میکنیم که توانسته ایم سرخخانه مقاومت کرده و لاف این بخش از میهنمان را از گزند رژیم خمینی حفظ کنیم و امیدواریم بتوانیم در آینده نیز این مبارزه رهائی بخش را حتی قاطعانه تر از گذشته ادامه بدهیم. ما انتظار داریم که نیروهای چپ، سازمانهای مترقی و انقلابی به جای اینکه به شعار اکتفا کنند، بیایند، حقایق اجتماعی، وضع طبقاتی جامعه، سنتها و اعتقادات مردم را دقیق بررسی کنند و سعی کنند به جای تکرار شعارهای بر طوطی سراق که فقط روی زبانهاست، مبارزه واقعی را به سایر نقاط ایران گسترش دهند و به قول معروف به عمل کارآید بسه سخن دانی نیست. ما هم اگر وارد عمل نمیشدیم، به شعار اکتفا میکردیم و مبارزات و فعالیتهایمان برای مردم کاملاً مأموس نبود، مدتها پیش مردم به ما پشت کرده بودند. محبوبیتی که امروز حزب دموکرات در میان مردم دارد بدون شک ناشی از کارنامه ای است که می توانیم از یک مبارزه طولانی، و واقع بینانه و آینده گرایانه ارائه بدهیم. بسه اعتقاد من مردم نه فقط در سطح کردستان، بلکه در تمام ایران آماده مبارزه و فداکاری هستند، پس اگر هنوز هم رژیم خمینی بر ارکه قدرت نشسته است، تقصیر از مردم نیست، از ماست که بر ماست.

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

جبهه ضد ارتجاع و وابستگی، بر تشکیل یک ائتلاف بزرگ و لزوم جذب قشرهای متوسط اجتماعی در درون یک جبهه وسیع عمومی اصراری ورزد، این عمل را تنها بسه پیروی از این اصل تزلزل ناپذیر انجام میدهد که ساختمان ایران آینده و حل مسائل عقب ماندگی و وابستگی آن جز از راه استقرار یک نظام دموکراتیک واقعی ممکن نیست، دموکراتیک نه به معنایی که امروز در بسیاری از جمعسوری های به اصطلاح دموکراتیک شرق یا غرب گرا تجربه می کنیم، بلکه به این معنی و شکل که آزادی بیان، مطبوعات احزاب، سند یگاها واقعا وجود داشته باشد، حکومت واقعا بر مبنای رای آزاد، عمومی و مستقیم مردم تشکیل شده باشد و هیچ نیرویی به نام هیچ وکالت (بی توکیلی)، هیچ مرام و هیچ سابقه و آرمانی امکان آنرا نداشته باشد که برای خود دعوی انحصاری حق تبلیغ نظر، ایجاد حزب و تشکیل دولت بکند. شورای متحد چپ به این اصل عمیقاً معتقد است که بدون دموکراسی هیچ یک از مسائل اصلی جامعه امروزی ما، یعنی استقلال، عدالت و رشد به طور ریشه ای حل شدنی نیستند.

اما قبول دموکراسی تنها با یک اظهار تمایل و یا تعهد لفظی ممکن نیست، هر چند که تمایل و تعهد راستین نیز باشند. قبول دموکراسی بایستی با آمادگی برای قبول همه نتایج آن همراه باشد. شرط اول تعهد به دموکراسی پذیرش این اصل است که دموکراسی جز از راه قبول نتایج

ملاحظات درباره جزوه آموزشی

را از لحاظ عمق و اصالت و فراگیر بودن خصیصه دموکراتیک آن کیفی یک مدار بالاتر دانسته ... (جزوه آموزشی) تابع اراده سیاسی محض نیست. فراگیر تر شدن خصیصه دموکراتیک یک انقلاب و میزان استقلال که می تواند از آن حاصل بشود (فرض می کنیم که منظور نویسنده جزوه از "اصالت" و "عمق" همین هاست) منوط به آست که جامعه مورد نظر، از نظر رشد نیروهای مولده، سنت های دموکراتیک و میزان توانائی برای خودگردانی به حد کفایت به مقصود رسیده باشد، محل های اجتماعی چنین تحولی در آن جامعه بوجود آمده باشند و رشد سیاسی و فرهنگی مخصوصا طبقات و احزاب رهبری کننده انقلاب کفاف مقصود را بدهد. اگر در جامعه ای زمینه های اقتصادی و اجتماعی "دموکراسی پایدار مردمی" (مجسا هدین ... در این مرحله تاریخی برای استقلال و دموکراسی پایدار مردمی مبارزه کرده اند "جزوه آموزشی) فراهم نباشد، یا به عبارت دیگر شرایط لازم برای تساوی اقتصادی، دسترسی زحمتکشان به وسایل و منابع نظرسازی، تعمیم توانائی تصمیم گیری (از طریق حذف و یا لاقط کاهش تقسیم بین کاریدی و فکری) فراهم نباشد، در آن جامعه حتی خالص ترین آرمانخواهی ها و فداکارانه ترین تساوی طلبی ها نیز - در صورت اصرار به تحقق فوری آرمانهای خود - راه به مقصود نمی برند. بنابراین دموکراسی و استقلال هر جامعه در هر مرحله معین همانقدر عمق و اصالت و فراگیری دارد که رشد پیش شرطهای دموکراسی و استقلال. تامین پیش شرطها از طریق قدرت سیاسی (یعنی از بالا) به آن دلیل غیر ممکن است که پدیدایش و رشد چنان قدرتی که بتواند واقعا پایه گزار دموکراسی پایدار شود و نه حاکمیت قدرتمندان، خود منوط و مشروط به رشد پیش شرطهاست و در رابطه متقابل با آنها صورت میگیرد. انقلاب بهای قرن بیستم این استنتاج را به اندازه کافی تصدیق می کند.

۳ - مساله رهبری و یا هژمونی در انقلاب نیز تنها با رجوع به ساخت های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر جامعه قابل حل و جواب میشود. ممکن است در جامعه ای در فرصتهای تاریخی مناسبی گروه و یا حزب سیاسی معینی رهبری سیاست یا انقلاب را به دست آورد، بدون اینکه میزان رشد نیروهای مولده، ترکیب طبقاتی جامعه، میزان رشد سیاسی و فرهنگی جامعه با این رهبری تصادفی سازگار باشد. در این صورت رهبری یا خود را با اقتضای ساختهای موجود انطباق میدهد، یعنی تغییر ماهیت میکند و یا دست به اعمال قهر میزند. در چنین حالتی رهبری یا ظرفیتهای اقتصادی و فرهنگی و انسانی جامعه را در طریق ارتجاع تخریب می کند (در صورتی که رهبری تصادفی عقب مانده تر از جامعه باشد) و یا میکوشد جامعه را به ضرب دنگ و زور به جلو بکشانند. قربانی. بلافضل این اعمال زور در درجه اول همان آرمانهای هستند (دموکراسی، رشد ...) که رهبری برای تحقیقشان متوسل به قهر شده است. جامعه جهانی در قرن بیستم نمونه های زیادی برای مورد اخیر می شناسد. چه بسا احزاب و رهبرانی برای ایجاد دموکراسی عمیق و پایدار در یک جامعه عقب افتاده قهرمانانه ترین و فداکارانه ترین مبارزات و جنگها را سازمان دادند و حاصل کارشان جز ایجاد مناسبات

ایستا، استشاری و استبدادی دیگری نبود. ۴ - تجربه این انقلاب ها به ما می آموزد که اگر خواهان استقرار روابط دموکراتیک به معنی رعایت واقعی آزادیها و حقوق دموکراتیک مردم هستیم و قول به آزادی مطبوعات، احزاب و تبعیت حکومت از رای آزاد، عام و مستقیم مردم میدهم، باید هدفها و برنامه های انقلاب را طوری تنظیم کنیم که هم با ظرفیت ساختهای جامعه سازگار باشند و هم مورد قبول حد اکثر و یا اکثریت افراد جامعه واقع بشوند. تنها به وسیله چنین برنامه ای است که میتوان بیشترین نیروها را در جهت براندازی ارتجاع حاکم بسیج کرد و ساختمان جامعه بعد از سرنگونی ارتجاع را به صورت دموکراتیک سازمان داد. در غیر این صورت رهبری انقلاب چه پیش و چه پس از براندازی با اختلالها و مقاومت های روبرو خواهد شد که مقابله با آنها جز از راه قبول پراکندگی نیروهای ضد ارتجاع و دست کشیدن از تعهدات دموکراتیک ممکن نمیشود. در اینجا تکیه ما طبیعتا روی برنامه انقلاب است که ماهیتا یک برنامه عام و به نحوی است که بتواند مورد قبول همه قشرها و نیروهای متعادل و نفع در انقلاب واقع بشود. تنظیم چنین برنامه ای و تعهد به آن برای هیچیک از گروههای متعهد به معنی آن نیست که آنها بایستی از هدفها و برنامه های آرمانی ویژه خود صرف نظر کنند و یا مبارزه برای تامین منافع قشر یا طبقه ای را تعطیل کنند که خود را سخنگو و حامی آن میدانند.

۵ - استعمال الگوها و مفاهیم مرسوم در جامعه شناسی ساخت و تکامل جوامع پیشرفته سرمایه داری در تحلیل ساختهای اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران و در تبیین "مرحله انقلاب" آن یکی از منابع اشتباهات مهمی است که غالب روشنفکران رادیکال و اعتدالی ما مرتکب میشوند. این اشتباه روش شناسانه آنها را به سوی استنتاج های منحرک می کند که به سبب ناسازگاریشان با واقعیات جامعه ایران صدر بسیاری از تنش های زائد و سوء تفاهات قابل اجتناب بین گروههای مختلف سیاسی میشوند. یکی از موارد این اشتباهات را می توان در مشاخره ای مشاهده کرد که بر سر مساله تعیین رهبری و هژمونی همواره درگیر بوده است. روشنفکران میانه رو و یا برخی از چپ ها بدون توجه به کیفیت و ترکیب نیروهای سیاسی ایران و بدون رعایت عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ای که موجب این کیفیت و ترکیب شده اند خواهان نوعی برقراری قرار داری و یا حتی جبری هژمونی بورژوازی از طریق تن دادن نیروهای رادیکال به این امر و یا به کار بردن روشهای کودتائی در قبولاندن آن میشوند. آنها میگویند چون دموکراسی در جامعه بشری تاکنون جز از راه سرمایه داری حاصل نشده است، پس ایران نیز باید در راه دموکراسی از این الگو پیروی کند، حتی اگر لازم باشد که با به کار بردن شیوه های کودتائی از دموکراسی "موقتا" صرف نظر بشود. در مقابل آنها روشنفکران رادیکال و چپرو با به کار بردن همان منطق الگوریانه تئورسی اعلام می کنند که چون جامعه ایران سرمایه دارانه و در نتیجه بورژوازی است، پس انقلاب سوسیالیستی در دستور مرحله قرار دارد و رهبری آن نیز بالطبع با پرولتاریا (حزب پرولتاریا) باید باشد. عدم حضور پرولتاریا به صورت طبقه متکامل و آگاه ("طبقه برای خود") و فقدان حزب پرولتاریائی آنها را از استخراج این حکم (از الگو) ممانع نمیشود. انتهائی نیز که با نوعی برداشت غلط یکسوی راه رشد غیر سرمایه دارانه را تبلیغ میکنند و خواهان تشکیل دولت پرولتاریا و دهقانان (یا نمایندگان انتخاب نشده

آنها) می شوند، متوجه این واقعیت نیستند که: اولاً خود از راه رشد صحبت میکنند، یعنی در جستجوی چاره برای عقب ماندگی ایران اند. آنها متوجه نیستند که ورود به این راه را نمیتوان با ورود به یک مرحله و مدار بالاتر از سرمایه داری اشتباه کرد. آن بالاتری چیزی جز در متن یک عقب ماندگی نمیتواند باشد. درحالیکه توانها و ظرفیت های رشدی سرمایه داری به شهادت نمونه های امروزی آن، خیلی بیش از آن است که ایران امروز بتواند، صرف نظر از راهی که برای رشد خود انتخاب می کند، در آینده نزدیک به مرتبه آن دست بیابد. ثانیاً گذار از این مرحله عقب ماندگی به یک شکل اجتماعی مابعد سرمایه داری (سوسیالیستی، جامعه بی طبقه توحیدی) در حالتی میتواند با اجتناب از مرحله سرمایه داری انجام بگیرد که پیش شرط های اینگونه گذار نیز فراهم باشد. سوسیالیسم در هر حال جز بر مبنای رشد و بلوغ پیش رفتگی های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در جامعه ماقبل قابل استقرار نیست. جامعه ماقبل، چه سرمایه دارانه و چه به هر شکل دیگری در هر حال یک جامعه عقب افتاده نمیتواند باشد. عقب افتادگی مداری است پائین تر از مدار سرمایه داری. حد اکثر مرحله ای ابتدائی در مسیر تکاملی سرمایه داری. ثالثاً نهادن نام سوسیالیسم بر جوامعی که به طریقی غیر سرمایه دارانه یا سرمایه دارانه غیر کلاسیک (به قول بعضی ها سرمایه داری دولتی) مدراج رشد صنعتی خود را طی میکند و رسیدن به چنین شکلی از جامعه را هدف مبارزات آرمانگرایانه سوسیالیستی خود کردن، چیزی نیست جز خالی کردن آرمان سوسیالیسم از محتوای رهائی طلبانه، یعنی از روح و جوهر آن.

* * *

به نظر ما شناخت جامعه ایران و تشخیص "دوران رشد و مرحله انقلاب آن" بر اساس هیچیک از این الگوها ممکن نیست. بایستی به واقعیات جامعه رجوع و رهنمودهای سیاسی را از درون آن استنتاج کرد. از آنجا که تفصیل این بحث در این مختصر ممکن نیست، ما در اینجا با طرح جمع بندی مختصر برداشت های خود در این زمینه - تا آنجا که مربوط به مساله "مرحله و انقلاب ایران" هستند - بحث خود را ادامه میدهم.

تنها وجهی که به ظاهر نشان از امکان قرار گرفتن جامعه ایران بعد از سقوط رژیم کنونی در یک مدار بالاتر (بالاتر از یک جامعه بورژوازی - دموکراتیک با رهبری بورژوازی) را میدهد، حاکمیت یک جور رادیکالی است که از عناصر ساختی زیر تشکیل میشود:

۱ - کوهی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی بزرگ که به صورت عقب ماندگی، وابستگی، فقر، بیکاری، تقسیم شدید اناسوی درآمد، استثمار شدید و محرومیت های مختلف به لحاظ مسکن، بهداشت و آموزش، جلوه گر میشود. ۲ - شکست های متعدد آزمایشهای مختلف بورژوازی - اعتدالی برای حل این مشکلات. شکست های مزبور امروز بورژوازی ایران را بیش از هر زمان محتاط و متزلزل و عاجز از گرفتن ابتکار به دست خود کرده است. گرایش مفرط به تجارت و سود های سوداگران ظریفتر را برای آن که بتواند پایه گزار مستقل صنعت بزرگ بشود، شدیداً کاهش داده است.

۳ - وجود نیروهای سیاسی رادیکال که فکر میکنند با به دست گرفتن قدرت سیاسی می توانند نه تنها به حل همه بقیه در صفحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

این مشکلات نایل آیند، بلکه در عین حال این کار را همراه با قراردادان جامعه در مداری بالاتر از مدار بورژوازی ("سوسیالیستی" و "دموکراتیک خلقی") انجام دهند. شاخص اصلی این قرارداد یک حاکمیت اراده و آرمانخواهی است. تمام شرایط دیگر تحقق این اراده، مخصوصاً آنجا که سخن از رفتن به مدار و مرحله بالاتر نیز میروید یا ناموجودند و یا تازه در شرف تکوین. اشاره به چند نکته مقصود ما را روشن تر می کند:

۱ - سطح نازل رشد نیروهای مولده اجازه قدم زدن در مدارهای بالاتر را نمیدهد. آنچه در این جا میتواند و بایستی دنبال شود، ابتدا تجهیز و بسج همه نیروهای جامعه برای پایان دادن تدریجی به این عقب ماندگی بنیادی است.

۲ - وابستگی قیدی نیست که بتوان با نقل و انتقال در سطح حاکمیت سیاسی و یا حل مساله رهبری و هموموسی نابودش کرد. از آنجا که وابستگی (تکنولوژیکی، صنعتی، علمی، تجاری، فرهنگی...) مربوط به کل اجتماع میشود، در فردی انقلاب نیز - صرف نظر از اینکه رهبری آن بیه دست چه نیروی باشد - باقی خواهد ماند. جامعه ای که به لحاظ عقب ماندگی وابسته است (به معنی ارتباطات اقتصادی...) امروزه همه جوامع دنیا به یکدیگر وابسته اند) توان پای گذاردن به مراحل بالاتر از جوامع پیشرفته را ندارد. ابتدا باید عقب ماندگی را چاره کند تا بدین لحاظ وابسته نباشد. در این رابطه این نکته نیز گفتنی است که برای حل مساله وابستگی نباید به راهی رفت که به وابستگی به قطب های دیگر منجر میشود.

۳ - فقر، بیکاری، مسائل بهداشت، مسکن، آموزش و مخصوصاً استثمار مشکلاتی نیستند که بتوان در طول زمانی کوتاه حل کرد و یا بدون حل آنها خود را در مدار بالاتر احساس نمود.

۴ - طبقه یا طبقاتی که بایستی محل گذار به مدارهای بالاتر باشند (به طور عمده طبقه کارگر جدید) نه تنها اکثریت جامعه را تشکیل نمیدهند (شرطی که مورد نظر مارکس بوده است) بلکه هنوز در مراحل اولیه تکامل خود هستند. درجه رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی آنها از این نیز نازلتر است.

۵ - بین سازمانها و گروههای رادیکال مدعی و یا داوطلب رهبری این طبقه و خود طبقه هنوز رابطه، یا رابطه چندانی به وجود نیامده است. صرف نظر از اینکه هنوز خود طبقه از درون مبارزات اقتصادی و سیاسی مستقل خود (که غالباً غیر ممکن بوده اند) به آگاهی و تشکل سیاسی - طبقاتی لازم برای تصرف قدرت سیاسی دست نیافته و تبدیل بیه حزب نشده است، سازمانهای سیاسی نیز موفق به ایفای نقش خود در جهت تسریع این روند و پیوند یافتن با طبقه پیشرفت قابل ملاحظه ای نداشته اند. تجربه نشان داده است که اگر اینگونه سازمانها به کسب انحصاری قدرت سیاسی موفق بشوند، جامعه ای را پایه ریزی میکنند که نه دموکراتیک است و نه ربطی به حاکمیت طبقه ای دارد که دعوی نمایندگی آنرا میکنند.

۶ - مالکیت خصوصی و فرهنگ آن (بیشها، ارزشها و رفتارهای ویژه آن) در جامعه ما علیرغم و به علت فشارهای زیادی که همواره از جانب دولت بر آنها وارد آمده است، هنوز از نفوذ و وسعت زیادی برخوردار است. این عامل میتواند در مقابل هرگونه برخورد رادیکال به مالکیت خصوصی (که معمولاً به مثابه مقدمه ورود به مدارهای بالا

تر تلقی میشود) موانع و مقاومتها را به وجود آورد که جز از طریق اعمال قهر قابل حذف به نظر نمی رسند. از آنجا که این سیاست اعمال قهر توجیه یک اقلیت ناچیز نخواهد بود، بلکه به علت توسعه مالکیت خصوصی و فرهنگ آن بخش بزرگی از جمعیت شهرها و روستاها را شامل خواهد شد، تعطیل دموکراسی و استقرار استبداد را اضطراراً به همراه خود خواهد آورد. جامعه جهانی قرن بیستم نمونه های زیادی از اینگونه سیاستها و دیکتاتوری ناشی از آنها را تجربه کرده است. همه این نمونه ها این تشخیص پایه گزاران سوسیالیسم علمی را بازم بیشتر تایید می کنند که هرگونه برخورد رادیکال در جهت حذف مالکیت خصوصی در صورتی با موفقیت روبرو میشود که سیر تکاملی نیروهای مولده مادی و انسانی، وسایل، توانائی ها و فرهنگ لازم برای انجام این عمل را فراهم ساخته باشد.

۷ - اعمال چنین سیاستهایی آنچنان به مقاومت و دخالتهای غرب برخورد خواهد کرد که پیوند با شرق را اجتناب ناپذیر میسازد. این نیز شرط رهایی از وابستگی نیست. ساختمان آینده ایران در صورتی میتواند در جهت رهایی از وابستگی آغاز شود که از هر تنش داخلی ای که موجب دخالت قدرتهای بزرگ میشود و یا ایران را تبدیل بیه علف آوردگاه این بیجان خودخواه میسازد، خودداری کنیم. اتخاذ چنین روشی به معنی ترک منافع زحمتکشان در مبارزه طبقاتی نیست. واقعیت این است که منافع زحمتکشان را در میدان نبرد غولان برسر تقسیم جهان نمیتوان تأمین کرد.

۸ - یک واقعیت دیگر در ایران فعلی این است که اگر چه آزمایشات بورژوازی در پاسخگویی به مسائل کنونی جامعه ایران با شکست روبرو شده است، اکثر نیروهای رادیکال نیز از بوته آزمایش موفق بیرون نیامده اند. آزمایش ناموفقی را که اکثر نیروهای چپ و رادیکال در ماهها و سالهای بعد از انقلاب داده اند، نباید فراموش کرد. نمیتوان انکار کرد که نتیجه انقلاب تا حد زیادی نتیجه شعارها، روشها و سیاستهای بخش رادیکال جنبش نیز بوده است. این تجربه در مردم ایران آمادگی برای دنبال روی از این رهبری آزمایش داده را بدون شك تا حد زیادی کاسته است، همانگونه که به پراکندگی و کاستی نیروهای رادیکال نیز منجر شده است. اکنون جنبش سازمان مجاهدین نیروی رادیکال دیگری نیست که هنوز در حد قابل توجهی از انسجام سازمانی و مقبولیت در میان قشرهایی از مردم برخوردار باشد. حزب دموکرات کردستان یک واقعیت منطقه ای است. اکثر قریب به اتفاق نیروها و عناصر پراکنده شده رادیکال دیگر نیز از سازمان ماهدین نه تنها پیروی و یا دست کم حمایت نمیکند، بلکه با آن خصومت و یا پرخاشگری نیز دارند. بنابراین جناح رادیکال در مجموع در آنچنان موقعیتی نیست که بتواند به تنهایی سرنگونی رژیم کنونی را به انجام رسانده و همسر از آن ساختمان جامعه آینده را به طریق دموکراتیک آغاز کند.

۹ - اگر در تشخیص عقب افتادگی جامعه ایران توافقی باشد، باید بگوئیم به این سؤال نیز پاسخی موافق بدیم که چگونه در جهان امروزی کشورهای پیشرفته ای مثل آلمان غربی، فرانسه، ژاپن و سوئد هنوز در یکی از مراحل رشد تاریخی بورژوازی خود قدم میزنند، ولی بسا اینهمه انتظار میروید که جامعه ایران با آن اقتصاد ضعیف، فقر گسترده، بیسوادی عام، استبداد فراگیر و ارتجاع و خرافات زدگی عمیق خود را در مداری بالاتر از دموکراسی

بورژوازی بیاید. این یک سؤال جدلی و مدرسی نیست که بتوانیم بی اعتبارش تلقی کنیم. سؤالی است برخاسته از این آموزش (پایه گزاران سوسیالیسم علمی) که سوسیالیسم را مرحله ای بالاتر از سرمایه داری گفته اند، و نه عقب ماندگی را. اشاره به اینکه منظور از مدار بالاتر سوسیالیسم یا "جامعه بی طبقه توحیدی" نیست، این مشکل را حل نمی کند که به هر حال سخن از مداری بالاتر از سرمایه داری میروید. پس باید گفت منظور کدام سرمایه داری است. سرمایه داری کشورهای پیشرفته غربی و یا "سرمایه داری ایران". منظور اگر "سرمایه داری ایران" است، مدار بالاتر آن تدویم این سرمایه داری کاذب یا جامعه ای سرمایه دارانه، ولی قدری پیشرفته تر است و در صورت قطع این تدویم بازم مدار جامعه ای عقب افتاده خواهد بود که راه رشد دیگری را می رود و نه مداری بالاتر از سرمایه داری را.

* * *

رژیم کنونی ایران بازترین شاخص عقب ماندگی جامعه ماست. این واقعیت که پدیده ای از اعماق قرون تیره در ایران قرن بیستم به حاکمیت میرسد، تا اندازه زیادی بستگی به عقب ماندگی جامعه ما دارد. این واقعیت در عدم و یا ضعف همه آن نیروهای متبلور میشود که قاعدتاً بایستی مانع

به قدرت رسیدن مظاهر اعصار گذشته در ایران امروزی می شدند: ضعف بورژوازی و پرولتاریا و قشرهای متوسط جدید، ضعف فرهنگ و بیه این قشرها، فقدان احزاب سیاسی و نمایندگی های صنفی آنها. این ضعف ها هنوز هم وجود دارند. وجود سازمان مجاهدین، علیرغم همه انسجام، کارائی و مبارزه ایثارگراش چاره همه این ضعفها را نمی کند. با این نیرو نمیتوان بر همه این عقب ماندگی ها آنچنان غلبه کرد که نه تنها عقب ماندگی زائل شود، بلکه مسیر جامعه در مدارهای بالاتر نیز استقرار بیاید. حتی برای رسیدن به هدفهای اولیه (بر اندازی رژیم کنونی، رهاساختن نیروهای رشد از طریق امکان جولان دادن به آنها در یک محیط دموکراتیک) نیروهای دیگری باید که متحد و متفقا عمل بکنند. همه نیروهای جامعه باید در این راه به کار بیفتند.

عدم توجه به این واقعیات از جانب روشنفکران لیبرال و یا گروههای سیاسی رادیکال در هر دو طرف به صورت طرح هدفها و برنامه ها، و اتخاذ تاکتیکها و روشهای جلوه گر میشود که به خاطر خصوصیت بستانکارانه و یا اراده گرا یا نه خود از حوزه امکانات و ظرفیتهای امروزی جامعه ما بیرون میروند و مسیر تلاش را از توجه به براندازی رژیم کنونی منحرف می سازند. بستانکاری ها و اراده گرایی ها موجب میشوند که جنبه مشترک براندازی - که به صورت سازمان نیافته خود در هر حال به خاطر وجود منافع مشترک وجود دارد - پیش از آنکه به درجه سازمانیافتگی ارتقاء بیاید، متفرق شود و تشکیل جبهه متحد ضد ارتجاع تا میسر گردد. از آنجا که هیچیک از نیروهای این جنبه نا متشکل به تنهایی و علیرغم دیگر بخشهای آن قادر بیه براندازی رژیم کنونی نیست، پس ادامه این پراکندگی نتیجه ای جز بقاء رژیم و مهدور شدن نیروهای اپوزیسیون ندارد. حتی اگر فرض را بر این قرار دهیم که یکی از نیروهای اپوزیسیون، به سبب سازماندهی خوب و یا هر علت دیگر، بتواند علیرغم مخالف خوانی های دیگران سقوط رژیم کنونی را ممکن سازد، باز در فردی کسب قدرت ناچار به مراعات حضور و رای دیگر نیروهای اجتماع است. حال این رعایت یا صورت میگیرد و از این راه بقیه در صفحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

د موکراسی ممکن میشود، و یا تمایل به تحقق برنامه ها و هدفهای که از گرایش های بستانکارانه و اراده گرایانه ناشی میشوند، مستولی میشود. پیدا است که د موکراسی قربانی اول این استیلا خواهد بود. زیرا د موکراسی در هر لحظه تصمیم تنها تحقق آن هدفها و برنامه های را ممکن میسازد که موافق قبول جامعه از طریق رای اکثریت در یک رای گیری د موکراتیک باشد. برنامه ای که نتواند به علت کیفیت ساختهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یک جامعه به روش د موکراتیک موافقت اکثریت مردم را جلب کند، تنها در صورتی میتواند هنوز به مرحله اجرا گذاشته شود که د موکراسی را تعطیل کنند. نیروی که با چنین برنامه ای قدرت را تصرف کرده باشد، هر انداز هم که پیشاپیش سوگند به د موکراسی خورده باشد، ناچار است در لحظه تصمیم یا برنامه خود را تعدیل و یا د موکراسی را تعطیل کند. تجربه نشان داده است که این نیروها غالباً تصمیم را به نفع برنامه گرفته و د موکراسی را جز در عنوان تعطیل کرده اند. عکس آن تنها در صورتی قابل انتظار است که برنامه خود پیش از تصرف قدرت از حسد قبول د موکراتیک خارج نشود. در اینجا ذکر این نکته نیز لازم است که تنظیم برنامه (یا برنامه جبهه مشترک ضد ارتجاع را) نمیتوان تنها با محاسبه رفتار سیاسی قشرها و نیروهای مختلف انجام داد. قسری را که خود مبتکر مبارزه سلحانه نیست، و یا تنها در لحظه انتقال قدرت به میدان می آید، نمیتوان تنها با این ویژگیهای سیاسی تعریف کرد. این قشر دارای منافع و خصوصیات اجتماعی و فرهنگی دیگری است که اگر به صندوق رای راه بیاید، همه را در لقاچه رای خود به درون آن میریزد. حال یا بایست صندوق را مهر و موم کرد و یا از ابتدا مجموعه منافع و رفتار های آن قشر را در نظر گرفت. این کارها همه در صورتی میتوانند انجام بگیرند که برنامه جبهه مطابق با منافع مشترک جبهه باشد و نه دیدگاهها و تمایلات این یا آن نیرو. تاکید میکنیم که سخن ما از برنامه برای جبهه است و نه از برنامه ویژه هر سازمان، گروه و عنصر شریک در آن.

* * *

دفاع ما از ائتلاف بزرگ به مثابه "مهمترین رهنمون شورای متحد چپ در حال حاضر"، آنگونه که دوستان مجاهدان به درستی تشخیص داده اند، متکی به ملاحظات است که در سطور فوق مختصراً شرح دادیم. ما از این ملاحظات در پاسخگویی به ساله رهبری، وسعت ائتلاف و تعیین ماهیت انقلاب به نتایج زیر میرسیم:

۱- بورژوازی ایران نمیتواند به سبب ضعفهای بنیادی و سیاسی خود، و همچنین به علت صعوبت مبارزه با ارتجاع ساله براندازی رژیم کنونی و ساختمان جامعه جدید را تحت رهبری انحصاری خود حل بکند. نیروهای سیاسی بورژوازی در ایران امروز پراکنده، ضعیف و منفعل و بیعناک ترین نیروها هستند. آنها بیشتر از مبارزه رویارو با رژیم منفعلانه دل به تحولات داخل رژیم و یا رسیدن امداد های خارجی بسته اند. مقاومت بورژوازی ایران هم اکنون عمدتاً به طور منفی انجام میگردد. علیرغم این مقاومت، بورژوازی ایران همواره این آمادگی را نگاه می دارد که با هرگونه گشایشی که از درون رژیم بر بخیزد، و یا هر حرکتی که از بیرون از مرزها وعده یاری بدهد، مبارزه و امید خود را پیوند بزند. اتحاد بورژوازی با هر یک از این گرایشها می تواند کوشش برای بیرون رفت های

د موکراتیک و استقلال طلبانه را از مغفل کنونی دستکم برای مدت های مدید تا حد زیادی خنثی بسازد. برای روشننگران لیبرال، تا آنجا که آنها واقفا معتقد به حل د موکراتیک و استقلال گرایانه مشکل کنونی هستند، تذکر این نکته ضرورت کامل دارد که چنین استعلاجی تنها در صورتی ممکن میشود که آنها موفق به ایجاد یک همکاری و اتحاد با نیروهای رادیکال بشوند. کمک نیروهای رادیکال به بورژوازی در همه انقلاب های بورژوازی بزرگ یکی از عوامل اصلی پیروزی را تشکیل داده است. اما اگر در انقلابهای کلاسیک بورژوازی این رابطه امدادی تخفیفی در رهبری بورژوازی به وجود نمی آورد، امروز با تجربیات بزرگی که نیروهای رادیکال پشت سر خود گذاشته اند، دیگر حاضر به قبول رهبری و یا رهبری انحصاری بورژوازی در انقلاب د موکراتیک نیستند. آنها اگر خود دعوی رهبری انحصاری نداشته باشند، شرکت خویش در امر رهبری را شرطی غیر قابل انصراف میدانند. کیفیت و شکل سیاسی این شرکت به ضرورتی که در آید، مضمون برنامه اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آنرا تن در دادن بورژوازی به امتیازات و حقوقی تشکیل باید بدهد که به کارگران و دیگر قشرهای زحمتکش ایران تعلق دارد.

محدودیت سرمایه انحصاری و رعایت حقوق د موکراتیک همه احزاب و خلقهای ایران از جمله خواستهای حداقل دیگری هستند که قبول آنها شرط لازم امکان یافتن همکار ی نیروهای رادیکال با نیروهای سیاسی بورژوازی است. روشننگران لیبرال ایران باید در تنظیم برنامه ها و هدف گذاریهای خود، در صورتیکه واقفا تمایل به راه حل های د موکراتیک و استقلال گرایانه باشند، به سه این واقعیات تن در دهند. آنها بایستی به جای تخطئه نیروهای رادیکال و انکار خواستهای به حق آنها، بیش از هر چیز به آینده تاریکی بنگرند که در صورت اتکا به امداد خارجی، امکانات درون رژیم و عدم حضور نیرو های رادیکال نصیب خود آنها و جامعه ایران میشود.

۲- نیروهای رادیکال نیز به تنهایی قادر به پاسخگویی به مسائل براندازی رژیم کنونی و پایه ریزی یک نظام دموکراتیک استقلال گرایانه در مرحله بعد نیستند. آنها حتی اگر بدون شرکت قشرهای متوسط در امر رهبری مبارزه موفق به سرنگونی ارتجاع کنونی بشوند، در ساختمان ایران آینده با مشکلاتی روبرو خواهند شد که بدون مراعات حضور و نفوذ قشرهای متوسط اجتماعی قادر به حل د موکراتیک آنها نخواهند شد. خطر توسل جستن به کمک خارجی (کشاندن ایران به صحنه نفوذ بازم بیشتر تر قدرتهای بزرگ و اتخاذ روشهای غیر د موکراتیک برای آنها نیز همانقدر وجود دارد که برای نیروهای سیاسی بورژوازی. از اینرو این نیروها نیز باید با در نظر گرفتن ضعفها، عقب ماندگیها و نا آمادگیهای جامعه کنونی و با توجه به وظایف مرم براندازی و ایجاد یک بنیاد دموکراتیک برای تحولات بعدی انتظارات و برنامه های عمومی خود را تا حد قابل قبول برای یک ائتلاف بزرگ تعدیل کنند. این عمل به هیچوجه به معنی دست کشیدن از آمال ها و برنامه های ویژه آنها نیست، بلکه برعکس، به معنی گشایش تنها راهی است که میتواند در ادامه خود به تحقق آن آرمانها و برنامه ها منجر شود.

۳- بنابراین ما نه از رهبری بورژوازی و نه از رهبری نیرو های رادیکال سخن می گوئیم. به نظر ما صرف نظر از اینکه نیروهای کدامیک از این دو گرایش در صف های مقدم جبهه مبارزه میکنند (پیدا است که این نیروهای رادیکال

هستند که فعالترین و فداکارانه ترین مبارزات را علیه رژیم کنونی سازمان داده اند) پاسخ د موکراتیک و استقلال گرا یانه به مسائل براندازی و ساختن بنیاد جامعه مابعد را جز با یک ائتلاف بزرگ نمیتوان داد. این ائتلاف را بایستی در وسیعترین شکل ممکن از همه نیروهای که میتوانند در براندازی رژیم کنونی و بنیان سازی یک جامعه جدید د موکراتیک و استقلال گرا شرکت کنند، به وجود آورد. تنها کسانی را نباید در این ائتلاف راه داد که هنوز به خیال سلطنت و یا ولایت (این دو تظاهر آزمایش شده ارتجاع) دعوی مبارزه با ارتجاع میکنند. در رابطه با شرط د موکرات و استقلال طلب بودن نیروهای قابل پذیرش در ائتلاف بایستی به این نکته بسیار مهم و اساسی توجه داشت که بسیاری از آنها تنها در صورتی می توانند در مسیر د موکراسی و استقلال گام بردارند که تمایلات غیر د موکراتیک و سیاستهای متفاوتی که میتوانند آنها را در جهت وابستگی به قدرتهای بزرگ جهانی سوق دهد، در یک ائتلاف بزرگ توسط دیگران خنثی شود. در حالت انفراد برای بسیاری از نیروها این خطر وجود دارد که به سبب تعلقات ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی خود و یا لاقا به سبب وضعی که در تنهایی مبتلا بهشان میشود به استیساد و وابستگی به ابرقدرتهای جهانی کشانده شوند.

۴- پاسخ ما به این سؤال که آیا انقلابی که با این مشخصات صورت میگیرد یا جامعه ای که در این مرحله از گذار قرار دارد، یک انقلاب یا جامعه بورژوازی د موکراتیک است یا در مداری بالاتر از این ارتفاع استقرار می یابد، از مقدّماتی که در سطور فوق طرح کردیم، روشن میشود. معیار مدار سنجی اگر میزان رشد جامعه در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی باشد، انقلاب ما - صرف نظر از اینکه نهایتاً با چه کیفیتی و به وسیله چه نیروی رهبری شود - انقلاب یک کشور عقب افتاده است، کشوری که نه تنها با سوسیالیسم، یا جامعه بسی طبقه توحیدی هنوز فاصله های زیاد دارد، بلکه هنوز به هر طریق تلاشهایی طولانی باید بکند تا دست کم از نظر اقتصادی به سطح رشد یکی از جوامع پیشرفته بورژوازی د موکراتیک کنونی برسد. معیار اگر رهبری است (که به نظر ما البته معیار درستی نیست) می بینید که ما نیرو های سیاسی بورژوازی را قادر به انجام اینکار نمی بینیم، همانطور که به توانایی نیروهای نیز اعتقاد نداریم که خود را نماینده پرولتاریا و دیگر قشرهای زحمتکش میدانند. این مفاهیم به نظر ما بیشتر گمراه کننده اند تا توضیح دهنده. واقعیت اینست که عنوان هرچه باشد، عقب افتادگی، وابستگی و استثمار هنوز سالهای دراز باقی خواهد ماند، و اینرا تنها با جابه جا کردن رهبری نمیتوان علاج کرد.

۲- ائتلاف بزرگ

در فصل قبل ما برداشت خود از مرحله انقلاب و مساله رهبری را شرح دادیم و معلوم کردیم که بر اساس کدام تحلیل از وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه کنونی ایران به نتایج فوق رسیده ایم. توجه به آنچه در این زمینه ذکر شد، آگاهی به علت اصرار ما به گسترش شو رای ملی مقاومت را آسانتر می کند. ما گسترش شو را به منظور ایجاد یک جبهه ائتلافی وسیع از کلیه قشرها و طبقه ای که در ایران کنونی در صف ضد ارتجاع و ضد استیساد بقیه در صفا بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

قرار دارند و از کلیه اشخاص، گروهها و سازمانهای معتمدان و روشنفکران این قشرها و طبقات را تشکیل می دهند، ضروری میدانیم. هدف این ائتلاف نیز، همانطور که گفتیم تنها تسریع براندازی رژیم خمینی نیست (که بقول رجوی حتی اگر یکساعت هم زودتر انجام پذیرد به نفع مردم مستفیده میهن ماست) بلکه بیش از آن ایجاد اکانات و پیش شرطهای لازم جهت استقرار روابط دموکراتیک و شرایط رشد در ایران بعد از خمینی است.

ما بر این عقیده ایم که در این جبهه یا ائتلاف بزرگ شرکت قشرهای متوسط الحال اجتماعی ایران نیز ضروری است. با اینهمه ما در مورد خصائل اقتصادی و سیاسی این قشرها هیچگونه ابهامی به خود راه نمیدهم. مقاله ای که از آن در جزوه آموزشی نیز قولهایی نقل شده است، خود شاهد آگاهی ما به متزلزل و ناپیگیری بودن این قشرها در مبارزه برای آزادی و استقلال و یا به دیگر خصائل محافظه کارانه آنهاست. اما ما در ضمن اینرا هم میدانیم که جلب حمایت این قشرها از یک حرکت انقلابی به خاطر سهم بزرگ آنها در ترکیب جمعیت و نقش مهمی که در اشغال حوزه های فعالیت اقتصادی، خدماتی و فرهنگی جامعه ایفا میکنند، یک رمز موفقیت است. متخصصین، صاحبان صنایع کوچک و متوسط، تاجران، کاسیکاران، دهقانان زمین دار، کارمندان دولت، پزشکان، استادان دانشگاه، معلمین، نویسندگان، هنرمندان، ناشران و غیره همه از اعضای این قشرها هستند. بدون آنها ساختمان و تکامل هیچ جامعه عقب افتاده ای نظیر ایران ممکن نیست. ناگفته نماند که گدشت که خصائل سیاسی این قشرها را تنها با نکرسوزن، ناپیگیری و صفاتی نظیر آن نمیتوان تعریف کرد. فراموش نباید کرد که یک جنبه از دوگرایشی که متزلزل و ناپیگیری این قشرها را تشکیل میدهد، گرایش آنها به جانبداری از ارزشها و هدفهای جنبش دموکراتیک و استقلال طلبانه ایران است. اعضای این قشر در تجربه انقلاب اخیر هم نشان دادند که چگونه در یک جو مساعد حتی به میدان

مبارزه سیاسی فعال نیز وارد میشوند. از یاد نبریم که آنها در دوران سقوط شاه برای دفاع از آزادی و استقلال به پا خاستند و فعالانه در مبارزات شرکت کردند. حضور توده های مردم در مبارزه، قیام عمومی علیه استبداد و وابستگی به آنها نیز جرات داد و آنها را نیز به آغاز روند نوینی در تاریخ ایران امیدوار ساخت. آنها ابتدا ترسان و لرزان وارد گود شدند و محافظه کارانه موضع گرفتند. ولی هنگام با رشد و گسترش جنبش آنها نیز قوت قلب پیدا کردند و بعضا حتی حاضر به برخی از فدکاریها نیز شدند. اما دیری نگذشت که رادیکالیسم ارتجاعی ملایان با رادیکالیسم اراده گرایانه نیروهای چپ گره خورد و لبه تیز حملات و تنش های اجتماعی و سیاسی را متوجه این قشرها گردانید. وحدت ملی و استقلال طلبانه اولیه به قطب های متخاصم تبدیل شد، فریاد مرگ بر ملی گرایان و لیبرالیسم در کوچه و بازار بلند شد، مشتها بالا رفت و از چپ و راست ضربات کوبنده و مهلک بر فرق معتمدان این قشرها فرود آمد. نتیجه اینکه بخشی از آنها وحشت زده از طوفان تند رادیکالیسم و سرخورده و مایوس از انقلاب در مقابل حاکمان تازه به دوران رسیده خون آشام خاموش و تسلیم شدند و بخش دیگری که امکانش را داشتند به خارج گریختند. پس اکنون جسای تعجب نیست که برخی از سیاستمداران آنها چشم امید به امداد های خارجی دوخته و از بیرون انتظار گشایش

دارند. همین تجربه نشان میدهد که رفتار سیاسی و اجتماعی قشرهای میانی بی رابطه با عملکرد دیگر نیروهای اجتماعی نیست. توجه به خواسته های این قشرها تا آنجا که منافع مجموعه جامعه را مخدوش نسازد، میتواند از سر خوردگی آنها و امید بستنشان به امداد های خارجی و یا تحولات احتمالی درونی رژیم جلوگیری نموده و آنها را در خدمت حفظ منافع ملی، رشد و تکامل جامعه قرار دهد.

* * *

با اینهمه بین ما و رفقای مجاهدان متاسفانه بر سر سیاستی که شورای ملی مقاومت بایستی در رابطه با قشر های متوسط و بورژوازی اتخاذ کند، اختلاف نظر ها و سلیقه های وجود دارد. بخشی از این اختلافات ناشی از ابهامی است که در تفکر سازمان مجاهدین در باره این مساله به نظر میرسد. این ابهام در جزوه آموزشی - که در واقع جمع بستنی از نظریات سازمان مجاهدین در این زمینه است، به صورت برخی تناقضات انعکاس یافته است. ما در سطوح زیر به بعضی از آنها اشاره میکنیم:

"جزوه" از یکسو بر ضرورت ائتلاف با قشرهای میانی جامعه تاکید دارد و از طرف دیگر بر "اصول" و نظریاتی پافشاری می کند که راه را برای ائتلاف با این قشرها سدود می سازند. ما قبل از ورود به تذکرها و این تشخیص، تذکر این نکته را لازم میدانیم که آنچه در رابطه با ائتلاف بزرگ مد نظر ماست، در درجه اول ائتلاف با این یا آن قشر، این یا آن جریان سیاسی مشخص در داخل یا خارج کشور نیست. ما بیشتر به فراهم آوردن وسایلی نظر داریم که میتوانند ائتلاف بین طبقات و قشرهای مختلف اجتماعی زینفع در براندازی رژیم کثونی و تصلاح در ساختمان بنیاد یک جمهوری دموکراتیک و مستقل در ایران پس از این رژیم را ممکن بسازد. تذکر این نکته را ما از آنرو لازم میدانیم که رفیق جابر زاده مکررا از ما تقاضای نامیدن نیروها و یا شخصیتهایی را می کند که ما ورودشان به شورا را ضروری میدانیم و یا به این دلیل که او در قالب عبارات و جملات متعدد اطمینان میدهد که سازمان مجاهدین هیچ مانع و ادعای برای ورود اشخاص و جریانات ملی و دموکرات به شورای ملی مقاومت ایجاد نکرده و برای جذب آنها همواره گوشا بوده است. همانطور که تذکر داریم به نظر ما بحث درباره برخی از سیاستمداران و جریانات های مقیم خارج کشور و اینکه کدامیک از آنها واقعا نمسا

ینده قشر های میانی است، استقلال طلب و دموکرات و وابسته گرا و یا استبداد طلب است، بحثی کاملا فرعی است. اگر بین ما بر سر لزوم ائتلاف بزرگ و کیفیت برنامه، شعارها و سیاستهای آن توافق حاصل شود، آنگاه خواهیم دید که حل مساله اشخاص و جریانات هم کار مشکلی نخواهد بود. در اینصورت نتیجه خواهیم شد که جلب افراد و گروههای مورد اعتماد قشرهای مورد نظر (میگوئیم مورد اعتماد، چون به نظر ما هیچ رابطه نمایندگی و برگزیدگی بین این قشرها با اشخاص و گروهها و سازمان های سیاسی موجود، به سبب سلطه دائمی استبداده متاسفانه به وجود نیامده است) نیز خود یکی از گامهای ضروری در راه رسیدن به ائتلاف بزرگ است. رفیق جابر زاده متاسفانه به جای ورود به بحث اصلی و ارزیابی اقدامات شورای ملی مقاومت، برنامه، سیاستها و تاکتیک های آن برای جلب قشرهای متوسط بیشتر به بررسی ماهیت و خصائل چند تن از سیاسیون مقیم خارج می پردازد. او مکررا صحبت از "مجاهد زدیان خارج نشین که هیچ ربطی با اقتدار متوسط الحال ندارند" می کند، در دموکراسی طلبی حتی

بینابینی آنها شک میوزود، وابسته گرافی های آنها را متذکر می شود، از ضرورتهای صحبت میکند که در صورت پیوستن آنها به شورا وارد خواهند شد، و اعلام میکند که آنها تنها در آستانه به قدرت رسیدن آلترناتیو به شورا خواهند پیوست. البته ما را هم با مجاهد زدیانشان خارجه و داخله نشین و سعماشی های آنها علیه شورا ی ملی مقاومت، با آنهایکه به جای مبارزه علیه رژیم خمینی تضعیف شورا را هدف خویش قرار داده اند، کساری نیست. ما آنها را در زمره معتمدان در تصلاح قشرهای میانی جامعه به شمار نمی آوریم، اما در دین حال معتقدیم که انتقادات اصولی و سازنده را باید پذیرفت و طرح کنندگان آنها را از دشمنان شورای ملی مقاومت و مجاهدین تفکیک کرد. در مورد وابستگی برخی از مخالفان شورا و مجاهدین به بیگانگان نیز، ما ادعای که این وابستگی ثابت نشده است، باید از قضاوت های عجولانه پرهیز کرد. باید پذیرفت که همه انتقادات، حتی اگر ناپیچا باشند، و همه دعاوی نادرست، ضرورتا خصمانه نیستند. شورای ملی مقاومت باید نشان دهد که در وقت ضرورت از پاسخ دادن به انتقاد دیگران باکی ندارد. پس چه نیازه که اینکه از اقامت طولانی فلان فرد در خارج و یا تغییر نام او برای مقابله با محتوی انتقادات و ادعاهای کلم بگیریم. قصد ما این نیست که کوتاهی ها را همه به گردن سازمان مجاهدین بیاندازیم. ما خود شاهد برخی از کوششهای خستگی ناپذیر مسئول شورای ملی مقاومت و سایر رفقای مجاهد برای جلب بعضی از شخصیت ها به شورا بوده ایم و نیز خود در مواردی از نزدیک مشاهده کرده ایم که چگونه برخی از این "شخصیتها" پس از جریانات ۳۰ خرداد و تشکیل شورای ملی مقاومت، یعنی زمانی که پیروزی شورا قریب الوقوع به نظر می رسید، برای عضویت در آن نه تنها خود تلاش می کردند، بلکه حتی دیگران را نیز رسماً و علناً به ابتکار دعوت مینمودند. همین ها بعد از آنکه مبارزه طولانی شد یا از جای دیگری سر درآوردند و یا فرصت طلبانه هنوز هم در انتظار نشسته اند تا ببینند بازار کدام طرف میوزود.

اما همانطور که گفتیم مساله شخصیتهای سیاسی، آنها هم در خارج کشور، بحثی است از نظر ما کاملا فرعی. مساله بر سر برنامه و سیاست های شورا برای جلب قشرهای میانی جامعه است، که البته به دلیل شرایط حاکم در ایران هم اکنون بخش کوچکی از آنها در خارج از کشور به سر می برند.

* * *

گرچه نویسنده جزوه آموزشی در برخورد های افشاکرانه خود بیشتر به اشخاص و محافل می پردازد، ولی برخی از استنتاج ها و جملات او طوری تعبیر شده اند که اجازه تعمیم به مجموعه قشرهای میانی را میدهند. مثلا آنجا که نویسنده برای انکار لزوم جذب "ایستاد" به درون شورا با نقل قول از شماره ۱۴ "پیام آزادی" "خصائل قشرهای متوسط بورژوازی ایران را بر می شمارد و ناپایداری آنها در مبارزه برای دموکراسی استقلال را به زبان "پیام آزادی" توصیف میکند، امکان این استنتاج را برای خواننده به وجود می آورد که نویسنده جزوه قصد انکار صلاحیت نه فقط افراد، بلکه خود قشرها را برای شرکت در ائتلاف دارد. یا در رابطه با شرح مضرات که از ورود "آن حضرات" به شورا وارد می شود (ص ۲۳) نویسنده به شمارش زنیانهایی می پردازد که به قول خود، از "ضعف بنیادین و تاریخی - طبقاتی" "آن حضرات" بقیه در صفحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

ناشی می شود و نه از خصوصیات و رفتارهای شخصی آنان . بدین ترتیب او جای این تفسیر را باز میگذارد که به نظر نویسنده قشرهایی به علت ضعفهای بنیادین و تاریخی - طبقاتی خود - که کم و بیش همان ضعفهای برشمرده برای روشنفکران آنها هستند - دارای شایستگی لازم برای ائتلاف با شورا نمی باشند .

اما عامل اولیه توجیه این تفسیر - در صورتیکه به وجوه دیگر برخورد نویسنده به قشرهای متوسط توجه نکند - همان برداشتی است که نویسنده از مرحله رشد و مدار انقلاب ایران دارد . هنگامیکه سخن از قرار داشتن انقلاب در مداری بالاتر از مدار بورژوا - دموکراتیک می رود ، تلویحا نمیتوان در سازماندهی و رهبری این انقلاب برای قشرهای میانی نقشی و رسالتی قابل ذکر قائل شد . تنها بر مبنای چنین برداشتی است که میتوان جذب این قشرهای پر نفوس اجتماعی و معتمدین آنها را موکول به زمانی کرد که " آلترناتیو دموکراتیک به آنچنان درجه ای از قدرت و اعتبار نائل شده و " دقیقاً در آستانه کسب قدرت سیاسی (بدون همکاری مدعیان مورد بحث) " رسیده باشد که دیگر بتوان " آنها را در رابطه با همین آلترناتیو مهار نمود و مانع تمایلات آنچنانیشان شد " (ص ۲۳) . اما همانطور که گفتیم این استنتاج ها و برخوردها تمامیت قضاوتهای متناقض رفیق جابربزاده را در باره صلاحیت های قشرهای مورد نظر و معتمدین آنها متعکس نمیکند . جزوه آنگاه از اظهارات و تأکیدی است که همگی دلیل بر توجیه نویسنده به اهمیت قشرهای میانی و لزوم جذب معتمدان آنها به داخل شورای ملی مقاومت است . مثلاً آنجا که صحبت از تعیین مدار و مرحله انقلاب و تأکید بر صلاحیت مجاهدین برای رهبری آن است ، به نقل از مسعود رجوی در صفحه ۲۳ و ۲۴ میخوانیم : " مجاهدین گرچه مرحله کنونی انقلاب ایران را کیفی یک مدار بالاتر از مرحله بورژوا دموکراتیک میدانند و اگرچه به لحاظ عقیدتی و اجتماعی و سیاسی و سازمانی خود را کاملاً برای هدایت چنین مرحله ای بالاتر و چنین مدار متکاملتری نوصلاح میدانند . . . اما در ضمن معتقدند که برای احتراز از کج رویها و انحرافات انقلابهای دنیای معاصر بایستی تا مغز استخوان به آراء عمومی و دموکراسی پایبند بمانند . " یک نگاه به ترکیب طبقاتی جامعه ایران و رشد فرهنگ سیاسی مردم آن کافی است ، تا معلوم شود که ایسین واگدارن تعیین رهبری - و بالطبع مرحله - به آراء عمومی دست کم تا حد زیادی واگذاری قضاوت به رای قشرهای متوسط اجتماعی ایران است . نویسنده آمادگی سازمان خود را برای پذیرش این نتیجه اعلام میکند و در سطرها و ستونهای جزوه به آمادگی سازمان مجاهدین برای استقبال از قشرهای متوسط و نمایندگان " واقعا ملی و دموکرات آنها " شهادت میدهد . در صفحه ۱۶ و ۱۸ شرط ورود به شورا " حداقل های ملی گرایانه و استقلال طلبانه لازم برای همکاری " شمرده میشود . در صفحه ۱۸ جذب " توده اقشار متوسط الحال جامعه " را امری مسلم و جدای از بحثی میسرند که در خصوص " مجاهد زبایان و دمکرات مابان " میکند . در همین صفحه نویسنده اشاره به کوششهایی دارد که در دوسال گذشته برای جلب برخی از معتمدان این قشرها به درون شورا شده است . در صفحه ۲۴ میخوانیم که " شرط ورود و عضویت در شورا به هیچوجه انقلابی بودن نیست " ، و در صفحه ۶ (جملات

زیرا مطالعه میکنیم : " ضمناً برای ممانعت از هرگونه سوء تفاهم در باره جریانات یا شخصیتهای ملی و آزاد یخواه در همینجا باید تأکید نمود که بحسب ضوابط شورای ملی مقاومت ، چنانچه شخصیت یا جریانی فی الواقع آزادی خواه و استقلال طلب باشد ، شورا نه فقط بخیالت از او استقبال میکند ، نه فقط هیچ مانعی در راه پیوستن او به شورا ایجاد نکرده و نخواهد کرد ، نه فقط او را به قبول هیچ اصلاید تئولوژیکی و اقتصادی و اجتماعی که مورد قبول او نیست ، وادار نمیکند ، بلکه در تصمیم گیری ها ، او را همچون دیگر اعضای شورا دارای یک رای می شناسد . " البته این شیوه برخورد با قشرهای میانی جامعه ما با منطق منتج از اعتقاد به مدار بالاتر انقلاب ناسازگار است . چگونه میتوان مرحله انقلاب را در مداری بالاتر از مدار بورژوا - دموکراتیک مستقر دانست و در عین حال نمایندگان قشرهای میانی جامعه را که طبیعتاً تصور آنها از روابط اجتماعی از مرحله بورژوا - دموکراتیک فراتر نمیرود ، در جبهه ای پذیرفت که هدفش تحقق آن مرحله بالاتر انقلاب است ، و حتی برای آنها رای مساوی در تصمیم گیریها نیز قائل شد . رفیق جابربزاده از اینهم فراتر می رود . او ظاهراً بدون توجه به ارزیابی مقاله از مرحله انقلاب و مدار بالاتر آن می نویسد : " این فرض نویسنده (منظور مقاله پیام آزادی است) که گویا به اعتقاد مجاهدین جامعه ما اکنون بر سر دوراهی میان آزادیخواهی پایدار انقلابی و آزاد یخواهی صوری ناپایدار ایستاده است ، از اساس باطل است . بارز ترین دلایل نیز ترکیب کنونی شورای ملی مقاومت است ، چرا که شرط ورود و عضویت در شورا به هیچوجه انقلابی بودن نیست و علیهذا صرف نظر از یک التزام (و نه اعتقاد و قبول) ششماهه هیچ رادع و مانعی برای جذب نمایندگان واقعی اقشار میانی جامعه وجود ندارد . و بالاخره رفیق جابربزاده برای رفع هر تردید و ابهام خیال همه را راحت و در یک جمله تمامی بحث را منتفی اعلام میکند . او می نویسد : . . . بایست پرسید که چه کسی و کدام آمار و ارقامی بیانگر این است که نمایندگان اقشار میانی در شورا حضور ندارند . " ما البته به سهم خود این تشخیص را تأیید میکنیم و معتقدیم که هم اکنون برخی از شخصیتها و گروههای مورد اعتماد برخی از رده ها و لایه های قشرهای میانی جامعه در شورای ملی مقاومت حضور دارند و ضمناً بر اساس تحلیلی که در ابتدای مقاله از شرایط ایران ارائه دادیم ، همانند مجاهدین بر این عقیده ایم که جامعه ما اکنون " بر سر دوراهی میان آزادیخواهی پایدار انقلابی و آزاد یخواهی صوری ناپایدار " قرار نرفته است . بحث بر سر راهی است که در مسیر آن معضل واقعیات قرار دارد ، و این راه را نمیتوان به تنهایی و بدون ایجاد وحدت میان قشرها و طبقات انقلابی ، مترقی ، دموکراتیک ، ملی و استقلال طلب جامعه پیمود ،

راهی که باید بدون توجه به الگوهای موجود ، بدون انتظار از تکرار راههای طی شده کلاسیک و با در نظر دانستن تجربه جامعه خودی و سایر جوامع عقب مانده ، نام و نشانی ایرانی برای آن یافت ، راهی که ادامه آن در گرو یافتناری بر روی استقلال ، دموکراسی ، رشد و رفاه اجتماعی است . حال اگر این واقعیات را بپذیریم - واقعیاتی که با استناد به جملات فوق مورد تأیید رفیق جابربزاده نیز هست - منطقاً دیگر جای تردیدی باقی نمی ماند که برنامه ریزی ها ، استراتژی و تاکتیک ها ، سیاست ها ، شعار ها و رهنمود های شورای ملی مقاومت نیز باید با ظرفیت این ائتلاف

بزرگ ملی منطبق شود ، یعنی میانگینی باشد از خواستها و منافع قشرها و طبقات گوناگون ، با توجه به واقعیات موجود و امکانات بالفعل کل جامعه . در غیر اینصورت گرفتار تناقضات و تضادهایی خواهیم شد که تنها در بیان و ذهن باقی نمی ماند ، بلکه میتوانند در حرکت شورا تأثیرات عمیق و بازدارنده بگذارند .

۳- مسائل برنامه

حال رفیق جابربزاده به حق از ما میخواهد که در زمینه برنامه و رهنمود های لازم جهت گسترش شورای ملی مقاومت به کلی گوشه انگفا نکنیم . او با اشاره به مقاله پیام آزادی مینویسد : " حق این بود که نویسنده با همین صراحتی که مسعود رجوی را به نقد میکشد آن مواد برنامه را که نا منطبق با ظرفیت زمانی شورا و زائد بر فصل مشترک های قابل قبول برای همه نیروها میداند ، یک به یک مشخص مینماید و انتقادات و درخواستهای خود در این رابطه را به کلی گوشه برگذار نمیکرد . همچنین می باید به وضوح تمام آن فصل مشترک های قابل قبول برای همه نیروهای دموکرات و استقلال طلب و جمهوریخواه را نیز مشخصا بیان میکرد . "

ما در زیر کوشش میکنیم ، تا آنجا که در محدوده این مقاله ممکن است ، یعنی با ذکر چند نمونه به سؤال فوق پاسخ بگوئیم . اما پاسخ مفصل و جزئی به جز " را در فرصت مناسب دیگری ارائه خواهیم داد .

نخست باید تأکید کنیم که موادی که تحت عنوان " وظایف مبرم دولت موقت " در نخستین اجلاس شورا (بهمن و اسفند ۱۳۶۰) به تصویب تمام اعضای شورا رسیده است ، کما فی السابق مورد تأیید ماست . به باور ما همین سواد را میتوان به انضمام تگله هایی در باره تدارک مجلس موسسان ، تنظیم روابط خارجی در راستای استقلال و موازنه منفی و مرز بندی با نیروهای ارتجاعی ، وابسته و ضد دموکراتیک (حامیان سلطنت و رژیم کنونی) به عنوان فصل مشترک قابل قبول برای ائتلاف همه نیروهای دموکرات و ملی در مقام یک برنامه قابل اجرا در طول عمر ششماهه دولت موقت تلقی کرد . تأکید بر یک برنامه قابل اجرا در طول زمانی محدود دولت موقت به معنای آن نیست که ما مخالف تهیه برنامه های دراز مدت از طرف شورای ملی مقاومت می باشیم . به نظر ما شورا میتواند برنامه هایی به صورت طرح پیشنهادی به مجلس موسسان و قانونگزاری و یا به صورت برنامه ادامه ائتلاف بعد از تصویب قانون اساسی تهیه کند . به نظر ما ادامه ائتلاف بعد از این تاریخ کاملاً ضروری است . بنابراین ارائه اینگونه طرح های پیشنهادی یا برنامه های ادامه ائتلاف برای مشخص تر کردن اهداف دراز مدت شورای ملی مقاومت و یا ائتلافی که پس از تصویب قانون اساسی توسط مجلس موسسان می تواند از درون شورا بیرون آید ، هیچگونه منافات با یک برنامه حداقل ندارد . این طرحها را میتوانند کارشناسانی که هم اکنون نیز با شورا همکاری دارند ، برای بخشهای مختلف اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی ایران آینده تهیه کرده و برای بررسی و تصویب در اختیار شورا قرار دهند . علاوه بر آن بدیهی است که هر یک از سازمانها و گروههای عضو شورا میتوانند برنامه های جداگانه خود را تنظیم و برای تبلیغ آنها در وسیعترین سطح توده ای فعالیت کنند .

بقیه در صفحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

و اما برخلاف "وظایف مردم دولت موقت"، برنامه حاوی مفادی است که یا در عرض ششماه قابل تحقق نیستند یا اینکه کفایت هدفهایی را که برای آنها تعیین شده است، نمی کنند. به نظر ما علت عدم توجه به محدودیت زمانی ششماهه این است که برنامه شورای ملی مقاومت ماهها قبل از ماده مربوط به طرز عمر دولت موقت و انتقال وظایف شورا به مجلس موسسان تدوین و منتشر شده بود. به هرحال ما در زیر چند نمونه از تضادهایی را که نام بردیم ذکر میکنیم:

در ماده ۱ از فصل سوم برنامه تحت عنوان "استقلال" از جمله اهداف زیر به چشم میخورد: "بند الف - قطع همه روابط اسارت با امپریالیستی و افشا و انقضاء آنها در زمینه های مختلف و میدان ندان به هیچگونه وابستگی اقتصادی"، "بند ج - خروج از مدار پکیا پیگوسی اقتصادی و اقتصاد بودجه متکی به درآمد نفت از طریق توسعه و رشد کشاورزی و صنایع ملی". "بند د - ملی کردن تجارت خارجی به منظور تشویق کشاورزی و صنعت ملی و هموار کردن راه رشد تولیدات داخلی". "بند ر - احیای صنایع ملی و تقویت روزافزون تولید صنعتی و آموزش فنی و حرفه ای، استفاده از پیشرفتهای تکنیکی در حین توجه اکید به رشد صنایع متوسط و کوچک، به ویژه در حوالی روستاها".

با توجه به مشکلاتی که دولت موقت پس از سرنگونی رژیم کتونی در پیش خواهد داشت، با در نظر گرفتن شهرهای ایران شده و توده های میلیونی آوارگان و بیکاران، با توجه به اقتصاد آشفته و فروریخته، صنایع از کار افتاده و هزار و یک مشکل دیگر که ناشی از جنایات رژیم های شاه و خمینی است، و با توجه به اینکه دولت موقت باید در عرض ششماه تدارکات انتخاب مجلس موسسان را فراهم آورد - که خود کار بسیار دشواری است - چگونه میتوان اهداف فوق را که تحقق آنها مستلزم تحقیقات وسیع، برنامه ریزی طولانی و کوششهای همگانی است، در این مدت کوتاه تحقق بخشید. وابستگی های جامعه ما به ویژه در زمینه های تکنولوژیک، اقتصادی، صنعتی و غیره چیزی نیست که ششماهه از بین برود. اگر واقعیتها و نه آرمانخواهانه به سائق بنگریم باید قبول کنیم که تظلم وابستگی به حد اکثر میزان ممکن (و نه زدودن کامل آن) مستلزم سالها وقت است. البته تاکید بر استقلال در تمام زمینه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ضروری است که باید به عنوان یکی از اصول خدشه ناپذیر شورای ملی مقاومت حفظ شود. حتی بسیاری از مفاد برنامه را میتوان همانطور که در بالا گفتیم به صورت طرحهای پیشنهادی به مجلس موسسان و قانونگذاری به تصویب شورا رساند، ولی مسلم است که اجرای مواد مذکور را نمیتوان در زمره وظایف دولت موقت که عمری بیش از ششماه ندارد، در نظر گرفت.

در مورد ملی کردن تجارت خارجی (یا بهتر بگوییم دولتی کردن آن) ذکر چند نکته ضروری است. نخست اینکه بخش عمده تجارت خارجی ایران به علت ملی بودن صنایع نفت که درآمد آن در اختیار دولت قرار دارد، در هر صورت دولتی است. ثانیاً تجربیات کشورهای متعدد در این زمینه همواره به نتایجی منجر شده است که از جهات گوناگون (تورم بورکراتیک، عدم انطباق عرضه و تقاضا، رونق بازار قاچاق و غیره) منافی با هدفهایی بوده اند که

برای این اقدام در نظر گرفته شده بود. کاری که در این زمینه میتوان کرد و دولت موقت هم از عهده شروع آن برمی آید، اینست که اولاً برخی از واردات را کافی السابق در انحصار دولت بگذارد. و ثانیاً دولت با اتخاذ یک سیاست گمرکی، امتیازات و اعتبارات بانکی متناسب با منافع ملی از ورود برخی کالاها صحرایی و زائد جلوگیری کرده و بازرگانان را به خرید و فروش کالاها تولیدی و مورد نیاز جامعه تشویق کند.

از جمله نمونه های دیگری که برنامه از محدوده زمانی شش ماهه وظایف دولت موقت فراتر میرود در بخش کشاورزی است.

در آنجا صحبت از یک "اصلاحات ارضی ریشه ای" است، و تاکید میشود که "در این رابطه رهنمون عمل ما به طور اصولی این خواهد بود که زمین متعلق به کسی است که روی آن کشت میکند". علاوه بر آن به درستی اشاره میشود که "نجات کشاورزی ایران و حل مسائل مختلف جامعه روستائی که در یک کلام نخستین شرط عینی و مادی توفیق انقلابان به شمار میرود، اضافه بر اصلاحات ارضی واقعی مستلزم رعایت بسیاری نکات دیگر، منجمله موارد اساسی زیرین است:

الف - تامین حداقل تکنولوژی و وامهای بدون بهره برای دهقانان نیازمند و تامین آب کافی و تصحیح نظام آبیاری. ب - گسترش سطح زمینهای زیر کشت و احیای و فعال نمودن اراضی قابل کشت در سراسر کشور، و بسیاری خواستهای دیگر که ما به جهت خودداری از اطاله کلام از ذکر آنها صرف نظر میکنیم.

رفقا تصدیق میکنید که حل همه معضلات ارضی ایران از حیثه امکانات و توان یک دولت موقت ششماهه خارج است. البته در عین حال باید در اینجا اعلام کنیم که ما با حرکت از شرایط حاکم در روستاهای ایران و با توجه به انواع مالکیت، شیوه های تولید، حضور ایلات و عشایر و غیره شعار "زمین متعلق به کسی است که روی آن کشت میکند" را نه انقلابی میدانیم و نه راهگشای معضلات کشاورزی ایران، بلکه برعکس معتقدیم که تحقق این شعار به فرض عملی بودن، بی آمد های بس نا مطلوب و ناگوار برای رشد و تکامل کشاورزی ایران و به خصوص برای روستائیان فقیر و زحمتکش خواهد داشت.

در بخش آموزشی، تحصیلات عالی و فرهنگ (بند ۹ از فصل سوم) نمونه ای به چشم میخورد که صرف نظر از محدودیت زمانی اصولاً ربطی به دولت، چه موقت چه عادی ندارد. در بنده ۱۰ از این فصل دولت موقت "ترویج ادبیات و هنر واقع گرا، مستقل و مردمی" را جزو وظایف خود به شمار می آورد. به نظر ما تعیین سبک و محتوای هنر بهیچوجه از جمله وظایف یک دولت موقت نمیتواند باشد.

در بخش مربوط به تامین رفاه اجتماعی (ماده ۱۱ از فصل ۳) "ملی کردن طب و بهداشت عمومی و به خصوص گسترش شبکه بهداشتی روستائی" از جمله وظایف دولت موقت شناخته شده است، برنامه ای که انجام آن در عرض شش ماه غیر قابل تصور است.

نظیر نمونه های بالا در برنامه شورای ملی مقاومت بسیار یافت میشوند که ذکر مجموعه آنها طبیعتاً از حوصله این مقاله خارج است. به نظر ما تنها راه حل این معضل منظور داشتن مفاد برنامه به صورت طرحهایی است که میتوانند از طرف شورای ملی مقاومت به مجلس موسسان و قانونگذاری ارائه شوند.

لاکن مساله برنامه، انطباق آن با وظایف ششماهه شورای ملی مقاومت، تنظیم طرحهای لازم جهت روشن نمودن درونمای ائتلاف بزرگ و یا تکمیل "وظایف مردم دولت موقت" تنها یک جنبه از اقداماتی را در بر می گیرد که به نظر ما باید در صورت حرکت در جهت رفع کمبود های شورا انجام پذیرد. جنبه دیگر این اقدامات مربوط به استراتژی، سیاست ها و تاکتیک هائی میشود که شورا باید به منظور جذب نیروهای انقلابی، ملی و مومکراتیک خارج از شورا، تسریع براندازی رژیم خمینی و نیز زمینه سازی همکاری و همسویی قشرها و طبقات اجتماعی در ایران بعد از خمینی اتخاذ نماید.

شورای متحد چپ همانند مجاهدین و دیگر سازمانهای عضو شورا با توجه به شرایط امروز ایران و این واقعیت که حکومت خون آشام خمینی تنها بر قهر و اختناق استوار است، مبارزه مسلحانه را به عنوان شکل محوری مبارزه می پذیرد و معتقد است که بدون این مبارزه سقوط رژیم خمینی امکانپذیر نخواهد شد. این مبارزه در کردستان در درجه اول به رهبری حزب مومکرات و در سایر نقاط ایران در سطح وسیع به طور عمده از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران انجام میگردد. از سوی دیگر ما در توافق با این سازمان بر این عقیده ایم که مبارزات غیر مسلحانه و اشکال متنوع مبارزات اقتصادی و سیاسی را هرگز نباید کم اهمیت تلقی کرد. ما معتقدیم که در این زمینه در فعالیتهای شورای ملی مقاومت کمبود هائی به چشم میخورد که باید برطرف گردند. رفیق جابر زاده در پاسخ به این ایراد ما می نویسد: "اولاً - رفقای شورای متحد چپ خود به خوبی گواهند که چه در داخل چه در خارج از کشور بالاترین کیمیت و کیفیت فعالیت سیاسی نیز - البته بر مبنای شکل محوری مبارزه انقلابی - بسیار ضروری نیز هست، تاکنون از جانب مجاهدین ارائه شده است. گذشته از این بایستی به فوران خونریزی مداوم از پیکر مجاهدین نیز توجه نمود. آیا نفس پیشقدم شدن در تاسیس شورا و آنچه تلاشهای مداوم برای استحکام و توسعه آن و انتشار "مجاهد" و به راه انداختن "صدای مجاهد" در بحبوحه اختناق مطلق، نشاندهنده فعالیت های سیاسی از جانب مجاهدین نیست؟ ... در همین رابطه قطعاً رفقای شورای متحد چپ در خارج از کشور خود گواه اند که مجاهدین و به ویژه انجمن های دانشجویان مسلمان در کشورهای مختلف جهان خمینی را به صورت منفورترین چهره جهان معرفی نموده و با زحمات طاقت فرسا به

انتشار هشت روزنامه هفتگی به زبانهای مختلف مبادرت ورزیده اند، که اینک عمده تدارکات و اجرائیات نمایندگی های شورای ملی مقاومت نیز به عهده همین انجمنهاست، و دفتر مجاهدین در پاریس نیز به طور شبانه روزی به کار مشغول است و مجاهدین در رابطه با تامین نیازمندی های دبیرخانه شورا نیز - که البته سازماندهی جداگانه و خاص خود را دارد - از هیچ چیز فروگذار نکرده اند." رفیق جابر زاده در اینجا متأسفانه فراموش می کند که ایران ما متوجه فعالیتهای سازمان مجاهدین و انجمن های وابسته به آن نیست. ما همواره از نزدیک شاهد تلاشهای خستگی ناپذیر رفقای مجاهد در داخل و خارج کشور بوده ایم. میزان این فعالیتها بر همگان عیان است و حاجتی به بیان ندارد. بحث بر سر شورای ملی مقاومت و سیاستهای آن است. طبیعی است آیندو اگرچه با یکدیگر رابطه مستقیم دارند و لازم و ملزوم یکدیگر اند، ولی در عین حال دارای دو هویت مستقل هستند

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

و باید هم باشند. اینهمان جلوه دادن ایندومسی تواند موجب سوء تفاهات و قضاوت‌هایی گردد که نه بسه نفع مجاهدین است و نه به نفع شورا.

تردیدی نیست که شورای ملی مقاومت، که بار عمده آن بر دوش مجاهدین است، در شناساندن چهره کبری رژیم خمینی در سرتاسر جهان کوششهای بزرگی کرده است و ولی طبیعی است که این کوششها صرفاً یک بخش از فعالیت های شورا را در بر میگیرد. شورای ملی مقاومت تنها یک جریان نفی کننده نیست، بلکه برای ساختن جامعه در ایران آینده ارائه آلترناتیو میدهد. بنابراین شورا باید در معرفی خود به مردم ایران و جهان کوشش کند. حال اگر بخشهایی از مردم ایران و برخی از دست اندرکاران سیاست در خارج از ایران شورای ملی مقاومت را به نام و به عنوان جدی ترین سازمان اپوزیسیون رژیم خمینی می شناسند، ولی متأسفانه اهداف آن برای اکثریت مردم، چه در خارج و چه در داخل هنوز هم روشن نیست. مسأله دیگر مربوط به وظایف شورا در ارتباط با مبارزات تسوده های مردم در ایران است. شورا باید با توجه به نیساز های واقعی مردم و تنوع شیوه های مبارزات اقتصادی و سیاسی آنان، در جهت تقویت و گسترش این مبارزات کوشش کند. آنها را به مثابه مبارزه موثر در نیی به هدفهای جنبش و شورا بپذیرد و این استقبال خود از مبارزات گوناگون قشرهای مختلف مردم را برای آنها قابل مشاهده سازد. کافی نیست که شورا و سازمانهای متشکل در آن تنها بسه مبارزات سیاسی خود توجه داشته و اقداماتشان را در این زمینه دلیل اهمیتی بدانند که برای مبارزات غیر مسلحانه قائل هستند. توجه به ارزش مبارزات غیر مسلحانه بایستی از این طریق نیز به جلوه درآید که شورا اینگونه مبارزات در خارج از چارچوب خود را نیز در نظر داشته و از حمایت از آنها دریغ نرزد. یکی دیگر از شرایط عملکرد شورا به مثابه یک آلترناتیو توجه کافی به همسهمتالی است که زندگی را بر قاطبه مردم ایران به صورت های گوناگون تنگ کرده اند. شورا باید تنگناهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی موجود و خشم و نارضایتی مردم نسبت به آنها را وسیله ای برای توضیح علت و نشان دادن راههای خروج از آنها مورد استفاده قرار داده و از اینراه برای مردم ایران روشن بسازد که به مثابه آلترناتیو اولاً به مسائل زندگی روزمره توده مردم آگاهی دارد و ثانیاً واقف بر چگونگی حل این مسائل است. یکی از نمونه های ارزنده در این زمینه اقدامی است که شورای ملی مقاومت در رابطه با مسأله صلح و پایان دادن به جنگ ایران و عراق انجام داد. در عمل دیدیم که این اقدام در معرفی شورا به مثابه یک آلترناتیو مترقی و صلح طلب کمک زیادی کرد و مورد استقبال وسیع مردم ایران قرار گرفت. بنابراین نظیر این اقدام بایستی در زمینه های دیگر نیز تکرار بشود، تا شورا به مثابه یک آلترناتیو مترقی بیشتر از پیش به اذهان و قلوب مردم راه یافته و مورد قبول آنها و همه جریانهای دموکرات، استقلال طلب و پیشرو در سطح جهان گردد.

۴- تفکیک دولت از دین

یکی از موارد ناسازگاری برنامه شورا با اصول یک برنامه

دموکراتیک عنوانی است که برای دولت موقت ششماهه انتخاب شده است. ما در فرصتهای مختلف نظر خود را در این باره بیان کرده ایم. اکنون رفیق جابریزاده در جزوه آموزشی با اتکا به چند استدلال درستی نظرگاه های ما در این مبحث را مورد سؤال قرار داده است. استدلالهای او را میتوان به ترتیب زیر جمع بندی کرد:

۱- جدائی دولت از آیدئولوژی یک اصل دموکراتیک نیست، بلکه "یک اصل بورژوازی و سرمایه دارانه است."

۲- "نادیده گرفتن فرهنگ و عقاید اکثریت مردم ایران" و "اینچنین به سادگی قلم بطلان کشیدن بر آن، از بنیاد غیر دموکراتیک است."

۳- "با مختصر تاملی در این واقعیت تاریخی که چسرا خمینی در ایران به قدرت رسید و چرا مجاهدین همواره میدان صاف با او بودند، به سادگی میتوان دریافت که در شرایط ویژه میهن ما، مسأله بسی بفرجتر از این ساده سازی هاست."

۴- "اگر دموکراسی برای مجاهدین هم هست" از آنها نباید خواست که "با جداسازی آیدئولوژی از سیاست و حکومت در چارچوب بورژوازی محدود بمانند."

۵- مجاهدین خود "مخالفت تحمیل هر آیدئولوژی

مشخص به مردم ایران و نیروهای سیاسی مختلف" هستند.

۶- "تکرار مکررات، آنهم بعد از ورود به شورا" موجب خواهد شد که شورا "از بسیاری از وظایف محتر باز" بماند.

با قبول این خطر که ما با ارائه چند پاسخ در باره این استدلال ها بازم متهم به تکرار مکررات بشویم - کسه البته به نظر ما سبب پیشرفت کار شورا می شود - این کار را نیلای به طور مختصر انجام میدهم:

۱- ما با طرح مجدد لزوم رعایت اصل دموکراتیک تفکیک دولت از دین و یا از هر آیدئولوژی دیگر قصد آنرا نداشتیم که وارد یک بحث عام در باره رابطه دولت و آیدئولوژی و روند و شکل پیدایش مبارزه و روشنگری برای جدائی ایندو از یکدیگر بشویم. مقصود ما رعایت اصل دموکراتیک تفکیک دین اسلام بیا هر آیدئولوژی دیگری یک دولت ایرانی در آینده بود. مقصود ما از هر آیدئولوژی دیگر نیز آن دستگاههای جزئی آیدئولوژیکی بودند که برخی از گروههای سیاسی امروزی ایرانی مسلماً بر دولت تحمیل میکردند، اگر موفق به کسب قدرت میشدند. این که آلودگی آیدئولوژیکی به معنی وسیع گله در همه اشکال دولت اضطراری پیش می آید، نمیتواند دلیلی برای توجیه این اندیشه باشد که پس میتوان در ایران آینده دولتی در آمیزش با دینی به وجود آورد که صاحب یک دستگاه فقهی تعیین کننده رفتار فردی و اجتماعی انسانها از کسواره تا گور است. نظر رفقای مجاهد ما راجع به این دستگاه فقهی هرچه باشد، و تلاش مجدد دین پیشرو مذهبی در انطباق این دستگاه با مقتضیات زندگی جدید هرچسه بزرگتر، باز این دستگاه حقوقی به نام اسلام در آینده نیز وجود خواهد داشت و مدعیان دعوی حاکمیت را وسیله ای برای توجیه استیلاي آنان بر نظام قانونگذاری خواهد شد. عدم تفکیک دین از دولت راه را برای تنفیذ نظر این مدعیان باز خواهد گذاشت و جمهوری را به خطر خواهد انداخت.

۲- اصل دموکراتیک تفکیک دین از دولت را تنها به لحاظ تاریخ پیدایش آن میتوان بعضاً بورژوازی خواند. ایمن اصل از نظر تاریخ پیدایش به همان اندازه بورژوازی

است که دیگر عناصر تمدن جدید، زیرا آنها نیز همسه همراه با پیدایش بورژوازی و سرمایه داری به وجود آمده اند. همانطور که ما همه عناصر تمدن جدید را به سبب این همراهی و همزادی مردود نمی شماریم، بلکه آنها را دست آوردهائی میدانیم که بشریت در سیر تکاملی تاریخی خود کسب کرده است، اصل دموکراتیک تفکیک دین از دولت را نیز نمیتوانیم به دلیل این همزادی مردود بشمار آوریم. این نکته قابل ذکر است که در تبیین این اصل و مبارزه پیگیر برای تحقق آن روشنفکران غیر بورژوازی

خیلی بیشتر از بورژوازی و روشنفکرانش تلاش کرده اند. متأسفانه در اینجا فرصت لازم برای حتی یک ملاحظه مختصر به تاریخچه این مبارزه نداریم. همینقدر اشاره میکنیم که مثلاً مارکس، که کسی بر او شبیه بورژوا گزائی نمیورزد، "رهائی سیاسی انسان مذهبی به طور کلی، و رهائی سیاسی یهودان و مسیحیان را مترادف با رهائی دولت از یهودیت، مسیحیت و به طور کلی از دین" میدانست (مسأله یهود) و او تصفیه دولت از کلیسا را یک دست آوردهای مثبت کمون پاریس تلقی میکرد (جنگ داخلی در فرانسه). لنین در تبیین برنامه حزب سوسیال دموکراتیک کارگری روسیه "جدائی کلیسا از مدرسه و دولت" راهواره مرعی میداشت (رجوع شود به عنوان نمونه به طرح و انوبه ۱۹۰۲ء ماده ۱۰ بخش اول و بند ۱۳ طرح ۱۹۱۷) و به بورژوازی پرخاش میکرد که در این زمینه قاطعیت لازم را به سبب تباتی. مناقع سرمایه تبلیغات مذهبی از خود نشان نسی داد (طرح برنامه حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، فوریه ۱۹۱۹). این واقعیت که برغم همه این مبارزات و روشنگری ها آلودگی آیدئولوژیکی دولت در جامعه و دولت بورژوازی و یا هر جامعه دیگر امروز، هنوز باقی مانده است، طوریکه در برنامه ها و اقدامات این دولت ها نشانه های این آلودگی هنوز به طور کم و بیش به چشم میخورد (امری که خلاف فرض بورژوازی بودن اصل تفکیک دین از دولت را ثابت میکند)، به هیچوجه دلیلی برای توجیه این آلودگی نیست، همانطور که وجود دولت به مثابه ارکان سلطه دلیلی برای حقانیت دولت نیست. برعکس ادامه آلودگی آیدئولوژیکی دولت خود شاخصی است برای تداوم دولت در خلعت سرکوبگرانه آن. به باور ما سوسیالیست ها با از بین رفتن دولت به مثابه ارکان سلطه علت بقای وجود اختلاط آیدئولوژی و دولت نیز از بین میروند و اداره آزاد امور اجتماعی انسانها از لوت آلودگی آیدئولوژیکی رها میشود.

۳- از اعتقاد اکثریت مردم ایران به اسلام نمیتوان اعتقاد آنها به حکومت اسلامی را استنتاج کرد. اینکار را همیشه بخش قدرت طلب روحانیت انجام داده است، به نحوی که انعکاس آنرا در قانون اساسی مشروطیت و سپس جمهوری اسلامی - با همه نتایج وخیم آن - مشاهده کرده ایم. اینگونه استنتاج ها از اعتقاد دینی مردم، همانطور که در عمل هم دیده ایم، خود همیشه اقدامی غیر دموکراتیک بوده است، طوریکه انتظار به کار بردنشان را از طرف انقلابیون مذهبی دموکرات نمیتوان داشت. این استنتاج را حتی با استناد به سیاسی بودن اسلام و واقعیت وجود فقه اسلامی به مثابه یک نظام حقوقی نیز نمیتوان کرد، زیرا این خود باز حکمی است که از یک برداشت معین از اسلام ناشی میشود و نه از اعتقادات توده عظیم مردم. بنابراین احترام به اعتقادات توده مردم با قبول تخلیط دین با حکومت انجام بقیه در صفحه بعد

ملاحظات در باره جزوه آموزشی

نمیگیرد، زیرا این دیگر احترام به توده مردم نیست، بلکه تمکین به تفسیرات یک مرجع ویژه از منابع دین است. وانگهی حکومت دینی حتی اگر مبتنی بر اعتقادات اکثریت مردم نیز باشد، باز به سبب آنکه حقوق دموکراتیک اقلیت را نقض می کند، نمیتواند دموکراتیک نامیده شود. این مشکل را حتی با جدیدترین تفسیرها - یعنی با اعلام اینکه اراده خدا از طریق رای مردم اعمال میشود - نمیتوان حل کرد.

۴ - ما برای حکم که مشکل را به سادگی نمیتوان گرفت صحنه میگردانیم و از دیگران نیز میخواهیم که ناظر بسر بخرنجی ساله باشند. مقالات ما در اینباره (که بعضا در "جزوه آموزشی" نقل نیز شده اند) دلیل توجه ما به پیچیدگی های این مشکل است. ما به بزرگی نیروی که با اشتقاق از اعتقاد به اسلام در صحنه سیاست ایران عمل میکند، واقف هستیم. اما در عین حال، همراه با مجاهدین واقف بر این حقیقت نیز هستیم که این نیرو در دو جهت مختلف ارتجاعی و انقلابی عمل میکند. ارجی که ما به فرمیسم اسلامی در نوشته های خود گذارده ایم ناشی از آگاهی ما به رسالت بزرگی است که این گرایش مرفی میتواند در راستای پیوند اعتقادات سنتی مردم به مظاهر مثبت تمدن جدید انجام دهد. (این نکته را نیز در اینجا توضیح دهیم که ما فرمیسم مذهبی را با فرمیسم در سیاست همانند نمیدانیم و به رادیکال بودن برخی از فرمیست های مذهبی - مانند سازمان مجاهدین معترفیم) بیم و امید ما معینا همه از این است که این نیروی بزرگ مذهبی مرفی در انجام رسالت خویش به خطا نرود و همواره از هیچ راه تحت تاثیر برخی از شعارهای غیر دموکراتیک مذهب ارتجاعی قرار نگیرد. به نظر ما امروز بعد از نزدیک به پنج سال حکومت ارتجاع مذهبی راه برای ریخته بارهایی که روحانیت مرتجع بسا شعارهای قدرت طلبانه خود بر مجموعه حرکت های رهائی طلبانه مردم تحمیل کرده است، بیش از پیش باز شده است.

۵ - اصل دموکراتیک تفکیک دین از دولت مضمن تفکیک دین از سیاست نیست. وجود احزاب سیاسی بسا برداشت های مذهبی مختلف مخالف هیچ قانون اساسی

دموکراتیک نیست. وجود احزاب مسیحی بورژوازی و یا حرکت های رادیکال مسیحی در کشورهای دموکراتیک امروز شاهد این عدم تناقض است. گذشته از اینکه اعتقاد به اصل دموکراتیک جدائی دولت از دین - همانطور که متذکر شدیم - بیشتر غیر بورژوازی و نه بورژوازی است، هیچ نیروی طبیعتا نمیتواند از مجاهدین بخواهد که اولاً خود را در محدوده بورژوازی استنباط از رابطه دین و دولت مقید کنند و ثانيا اعتقادات و برنامه های سیاسی خود را بر مبنای اعتقاد به اسلام استوار نسازند. انکار این حق به همان اندازه غیر دموکراتیک است که قسار دادن دولت بر مبنای ایدئولوژی یک حزب خاص.

۶ - مجاهدین چه در گفتارها، نوشته ها و اعمال خود تا به حال شواهد زیادی برای صداقت در این اعتقاد آورده اند که "هیچ نیروی حق تحمیل ایدئولوژی خود به دیگران را ندارد". مجاهدین به خاطر این روش همواره در معرض حمله مذهبیون ارتجاعی بوده اند و ضربات را بدون انحراف از موضع خود تحمل کرده اند. بنابراین بحث ما در اینباره دلیل انکار این واقعیت نیست، بلکه بحثی است در باره صحت ملاحظات و استدلال هایی که سازمان مجاهدین در این زمینه عنوان میکند.

* * *

در خانه اجازه میخواهیم که به اختصار تذکری نیز در باب اشاره ای بدیم که رفیق جابربزاده به عدم انسجام و یکپارچگی انقلابی "از نظر بینش و نحوه تحلیل و برخورد" در شورای متحد چاپ کرده است. او مینویسد: "خواهران و برادران مجاهد ما بایستی توجه داشته باشند که انتظار اینکه دوستان ما در شورای متحد چاپ از نظر بینش و نحوه تحلیل و برخورد از انسجام و یکپارچگی انقلابی نظیر مجاهدین برخوردار باشند، از اساس انتظار نادرستی است. این جملات اگر با این لحن نوشته نشده بود، کاملا صحت داشت. این یک واقعیت است که از نظر بینش و نحوه تحلیل و برخورد شورای متحد چاپ مبتلا به یکپارچگی نیست. ما این واقعیت را نه تنها عیب، بلکه برای خود امتیازی میدانیم که آگاهانه و عمدانه درین دریافتش بوده ایم. بد نیست برخی از جملات "بیانیه شورای متحد چاپ" را که شاهدی برای کوشش ما در جهت چنین بودن هستند،

حساب بانکی شورای ملی مقاومت

ککهای خود به شورای ملی مقاومت را به حساب زیر واریز کنید:

A.S. G.N.R.I.

Compte N° : 37262215

Banque: Société Générale, Agence G
27 Bd. St. Michel 75005 Paris

کد بانک 30003 کد گیشه 03080

در اینجا نقل کنیم: "به نظر ما اصل ضرورت وجود نظرات متنوع در هر شرایطی و هر مرحله ای از فعالیت یک تشکل چپ بی بایست مورد استقبال قرار گیرد، زیرا این تنها ضامن سلامت و رشد اصولی تشکل چپ است. ما با علم به پیچیدگی رابطه بین ذهن و عین، رابطه بین واقعیت و عمل کسب شناخت ذهن، عمیقانه ایمن حقیقت معتقدیم که سرکوب کردن، محدود ساختن، ناگفته گذاردن اظهارات و نظریات مختلف در باره یک موضوع و یک ساله مورد بحث عملی کاملا غیر سوسیالیستی و غیر علمی است. از اینروست که ما رعایت اصل تنوع نظرات را در هر شرایطی و به ویژه در شرایط کنونی الزامی میدانیم. در بیانیه انعکاس این بینش در ارتباط بسا ساخت تشکیلات و نقش فرد در آن به اینصورت تعبیر شده است: "کوشش در جهت تحقق سوسیالیسم سازمان و ابزار مناسب خود را میخواهد. لازمه چنین کوششی آنست که استقلال فکری تشویق شود، اعضا متکی به خود بآیند، دموکراسی درون تشکیلاتی محتوای واقعی یافته، از پیدایش روابط تشکیلاتی استبدادی جلوگیری شود."

از تاکید ما به مراعات اصل تنوع نظرات در درون شورای متحد چپ البته نمیتوان این استنتاج را کرد که ما در باره هیچ موضوعی، هیچگاه به اتفاق نظر نمیرسیم و مثلا در زیر هیچ نوشته اعضای مشترک نمیتوانیم گذاشت. در نشریه ما تاکنون نوشته های بدون امضاء (که میسین یکپارچگی نظر در باره محتوی آنهاست) زیاد چاپ شده است. مقاله "در باره پیام رجوی" در شماره ۲۰ یکی از آنها بود. مقاله حاضر هم، با اجازه یکی دیگر از آنهاست.

بگذارید این مقاله را با ابراز این امید به انتها برسانیم که بحث ما با دوستان مجاهد مان ککی به کوششهای متقابلمان در جهت اتحاد هرچه عمیقتر در قالب شورای ملی مقاومت و در راستای گسترش اتحاد همه نیروهای دموکرات، ملی و پیشرو در نتیجه تسریع سرنگونی رژیم ارتجاعی کنونی و رسیدن به مرحله ایجاد ایران دموکراتیک و آباد آینده باشد.

توضیح شورای ملی مقاومت

توضیح دبیرخانه شورای ملی مقاومت در باره تعلیق عضویت جنبش دمکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران

شورای ملی مقاومت در اجلاس روزهای ۶ و ۷ تیرماه ۱۳۶۲ تعلیق عضویت "جنبش دمکراتیک - انقلابی زحمتکشان گیلان و مازندران" را بر اساس عملکرد و نامه مورخ ۷/خرداد ۶۲ آقای حسن ماسالی خطاب به مسئول و اعضاء شورای ملی مقاومت پذیرفت و در چارچوب ضوابط شورا، عضویت و شرکت مجدد نماینده آن در جلسات شورا را مستلزم موافقت و رای مجدد اعضاء شورا شناخت. بهمین دلیل در پیام مسئول شورای ملی مقاومت بمناسبت دومین سالگرد تاسیس شورا (مورخ ۲۵/تیر/۶۲) نیز اسامی "جنبش مزبور از فهرست اسامی اعضاء شورا حذف شده است با اینهمه اخیرا طبعی اطلاعاتی ادعا کرده اند که از شرکت در جلسات شورا "منتاع" می کنند و چه بسا در آینده "خروج نهایی" خود را از شورای ملی مقاومت نیز اعلام کنند که طبیعتا از اساس فاقد موضوعیت است.

دبیرخانه شورای ملی مقاومت

برای سرنگون کردن ارتجاع فاشیستی به «شورای ملی مقاومت» بپیوندیم

پایام آزادی

آدرس جدید:
SMT
POSTFACH 1043
1000 BERLIN(WEST)31

حساب بانکی جدید:

SMT
POSTSCHECKAMT BERLIN WEST
KONTO-NR.: 4272 49-108
BLZ 100 100 10